

امنیت منطقه‌ای در قلمرو اوراسیا و جایگاه ایران

مسعود رضائی، * شهاب جهانیان **

تاریخ دریافت ۱۳۹۲/۱۱/۲۹ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۳/۲۶

پس از فروپاشی شوروی، اوراسیای جدید، از منطقه‌ای خفته و دور از مرکز سیاست جهانی به منطقه‌ای مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شده است. ایران نیز به جهت موقعیت ژئواستراتژیک بی‌همتا، در جغرافیایی قرار گرفته که پس از روسیه نقش بازیگری محوری و مهم در این منطقه را دارد. در این خصوص، تکوین همکاری و نگرانی‌های امنیتی منطقه‌ای، کانون تمرکز و اولویت نخست برای تهران است. اینکه جمهوری اسلامی ایران چه جایگاهی در این منطقه دارد؟ معضلات پیش روی ایران به لحاظ امنیتی در چه ابعادی گسترده است؟ مهم‌ترین عوامل استراتژیک مناسبات امنیتی آینده ایران با کشورهای واقع در این منطقه چگونه قابل تحلیل است و کشور در چه سطحی می‌تواند درون آن نقش شایسته خود را بازی کند؟ پرسش‌هایی هستند که در این مقاله به آنها پرداخته می‌شود. از این رو مقاله حاضر با توجه به متغیرهای فراوان با اثرگذاری‌های متفاوت، واقعیات و پیچیدگی‌های حاکم بر این منطقه و با در نظر گرفتن احتمال افزایش نقش آفرینی ایران در قلمرو اوراسیا، تلاش می‌کند تا در حوزه امنیت منطقه‌ای، رفتار و رهیافت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را براساس عقلانیت و در پرتو مطلوبیت نسبی ارائه کند. در این چارچوب، ابتدا ضمن بررسی نظری مفهوم امنیت و رویکردهای منطقه‌ای آن، به گونه‌ای توصیفی - تحلیلی، از یک سو مجموعه تحولاتی را که به بی‌ثباتی و ناامنی در منطقه اوراسیا دامن می‌زند، و از سوی دیگر موضوعاتی که به طور مشخص در زیرسیستم‌های آسیای مرکزی، منطقه خزر و منطقه قفقاز جنوبی به عنوان محیط فوری امنیتی ایران در چارچوب اوراسیا محسوب می‌شوند، مورد واکاوی و تجزیه تحلیل قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: ایران؛ اوراسیا؛ آسیای مرکزی؛ امنیت منطقه‌ای؛ قفقاز جنوبی؛ خزر؛ آمریکا

* دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (نویسنده مسئول)؛

E-mail: msd.rezaei@yahoo.com

** کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس؛

E-mail: jahanians@yahoo.com

فصلنامه مجلس و راهبرد، سال بیست و دوم، شماره هشتاد و دو، تابستان ۱۳۹۴

مقدمه

قلمرو اوراسیا، منطقه‌ای منعطف و تصویری از یک مکان سیال و غیر مشخص است. با این حال این منطقه، مفهومی اساسی برای درک فضای پسا شوروی و همچنین مبنایی برای فهم رفتارهای سایر بازیگران این منطقه محسوب می‌شود. منطقه ژئوپلیتیک اوراسیا، گستره‌ای است که از دو جمهوری غرب روسیه (اوکراین و بلاروس) آغاز و مناطق میان دریای سیاه تا مغولستان را دربرمی‌گیرد. این منطقه علاوه بر روسیه و قفقاز، دریای خزر و آسیای مرکزی را نیز شامل می‌شود. این قلمرو وسیع در دوره اتحاد جماهیر شوروی درون بلوک شرق جای می‌گرفت و از این رو، کمتر به صورت کنونی محل توجه بود؛ اما اینک واجد اهمیت ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی جدی بوده و به جهت همجواری با مناطقی چون حوزه آتلانتیک، خاورمیانه و پاسیفیک، نقش مؤثر و تعیین کننده‌ای در معادلات جهانی دارد. طی دو دهه اخیر، به موازات مطرح شدن این منطقه در عرصه بین‌المللی، علاوه بر روسیه و ایران که به عنوان قلب اوراسیا مطرح و بیشترین دسترسی را به کشورهای این قلمرو دارند، سایر بازیگران همچون آمریکا، اروپا، ترکیه و چین نیز در این قلمرو دارای نفوذ، منافع و اثرگذارند. این موضوع باعث شده تا کشورهای این منطقه به طرق مختلف، پیمان‌های متعدد اقتصادی و از جمله نظامی را با کشورهای فرامنطقه‌ای همچون ایالات متحده منعقد کنند. امری که برای امنیت منطقه و ایران مهم، و اثرات آن به صورت جدی مورد توجه تهران است.

ایران در سال‌های پس از انقلاب اسلامی موضوع منطقه‌گرایی را به شدت دنبال کرده است. این سیاست در مجموعه اهداف، راهبردها و سیاست‌های خارجی کشور منطبق با اهداف سیاست خارجی ایران منعکس در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. رجحان روابط با همسایگان، کشورهای مسلمان و کشورهای در حال توسعه همگی در چتر منطقه‌گرایی ایران قابل جمع شدن است. ایران از مزیت ژئوپلیتیکی منحصر به فردی بهره می‌برد؛ عضوی از مجموعه کشورهای خاورمیانه است و در عین حال در همسایگی مناطقی چون مجموعه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی بوده و یکی از پنج کشور ساحلی حوزه خزر است.

تا قبل از فروپاشی شوروی، ایران تنها از مزیت‌های خود در خلیج فارس و خاورمیانه بهره می‌برد؛ اما از دسامبر ۱۹۹۱، به یکباره فرصت‌های متعددی در شرق، شمال شرق و شمال غرب کشور بر روی ایران گشوده شد. از یک سو ده کشور جدید در قفقاز، آسیای مرکزی و کناره خزر به یکباره به ایران عمق استراتژیک و موقعیت جدیدی در همکاری‌های خود با کشورهای همسایه‌اش بخشیدند و از سوی دیگر به تدریج با حضور کشورهای فرامنطقه‌ای، نگرانی‌های امنیتی ایران ناشی از این محیط جدید نیز مطرح و مورد توجه قرار گرفت. بنابراین، یکی از مهم‌ترین پیامدهای فروپاشی نظام دوقطبی، اهمیت یافتن نقش مناطق در مباحث امنیتی است؛ تحولی که پیش از آن در ساختار متصلب دوران جنگ سرد، امکان‌پذیر نبود. پیدایش زمینه‌های مختلف درگیری، مناقشه و جنگ از یک طرف و شکل‌گیری روندهای جدید همکاری‌جویانه در قالب سازمان‌های منطقه‌ای از طرفی دیگر، وضعیت جدیدی را در فضای پس از جنگ سرد به نمایش گذاشته است.

در این چارچوب، برخی از نظریه‌پردازان معتقدند، امنیت ملی هر واحد سیاسی منبعث از ساخت و زمینه منطقه‌ای آنهاست (Buzan and Waver, 2003: 43). بنابراین مجموعه‌ای از کشورها در هر منطقه وجود دارند که نمی‌توانند رفتار خود را بدون توجه به کنش و واکنش‌های همسایگان خود تعریف کنند. این بدان معناست که آینده امنیت منطقه‌ای، تابعی از شیوه آرایش قدرت در سطح ژئوپلیتیک منطقه‌ای است و این مناطق هستند که منظومه قدرت را شکل می‌دهند. بر این اساس بین ساخت منطقه‌ای قدرت و معادلات ملی - جهانی ربط وثیقی وجود دارد. از این رو «ایران نسبت به آن سیاست‌های همسایگانش که چالش مستقیمی را برای نقش و نفوذش در منطقه ایجاد می‌کنند، فوق‌العاده حساس است. تحت این شرایط و به‌طور نمونه ایالات متحده هرچه بیشتر در کشورهای همسایه ایران نفوذ کند، رویکرد و نگاه ایران جنبه امنیتی‌تر می‌یابد. این امر تا حدودی بیانگر نگرانی‌های ایران در مورد نقش ژئوپلیتیکی - اوراسیا که ایالات متحده ترسیم کرده است - می‌باشد» (Ehteshami, 2004: 185). از طرفی «هدف اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بقا در نظام بین‌الملل آنارشیک است. بقایا امنیت ملی جمهوری اسلامی نیز به‌صورت حفظ تمامیت

ارضی، استقلال سیاسی و آزادی عمل در نظام بین‌الملل تعریف و تعقیب می‌شود. اهداف ملی دیگر مانند رفاه و توسعه اقتصادی، ثروت و گسترش ایدئولوژی در درجه دوم اولویت سیاست خارجی ایران قرار می‌گیرند. چون تأمین این اهداف بستگی کامل به تضمین و تأمین میزان کافی از امنیت دارد» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴۴). از دیگر سو ساختارهای مختلف نظام منطقه‌ای در آسیای مرکزی، خزر و قفقاز جنوبی محدودیت‌های رفتاری خاصی را بر جمهوری اسلامی ایران تحمیل می‌کند؛ زیرا، به‌رغم تعامل بین نظام فرعی و نظام بین‌الملل، زیرسیستم‌های منطقه‌ای مذکور از استقلال ساختاری نسبی برخوردار نیستند. از این رو، در حالی که ساختار نظام بین‌الملل در جنگ سرد دوقطبی بود، ساختار نظام منطقه‌ای سه‌گانه چندقطبی است. نظر به این مهم، مقاله حاضر، ضمن بررسی این تحولات، فرصت‌ها و دغدغه‌های جمهوری اسلامی ایران در این قلمرو وسیع ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک (با عنایت به سه زیرسیستم منطقه‌ای آسیای مرکزی، قفقاز جنوبی و منطقه خزر) را بررسی، و رویکردهای امنیتی موجود در این منطقه را با عنایت به نقش‌آفرینی کشورهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، مورد واکاوی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

۱. الگوها و ترتیبات امنیت منطقه‌ای

امنیت‌سازی، یکی از دغدغه‌های اصلی کلیه کشورها و نظریه‌پردازان محسوب می‌شود. از همین رو تمامی نظریه‌پردازان مختلف تلاش می‌کنند تا شیوه‌های مؤثر امنیت‌سازی را تبیین کنند. در این میان، رئالیست‌ها بر این اعتقادند که امنیت‌سازی از طریق قدرت حاصل می‌شود. به‌طور کلی، آنان کشورها را براساس قدرت و معادلات حاکم بر آن ارزیابی می‌کنند. لیبرال‌ها نیز معتقدند امنیت‌سازی در چارچوب حداکثرسازی فعالیت نهادهای بین‌المللی امکان‌پذیر است. از سویی ایده صلح از طریق قانون و سازمان‌های بین‌المللی را ایدئالیست‌ها و لیبرال‌ها مطرح کردند. آنان بر این اعتقاد بودند که اگر نهادهای فراملی ایجاد شود، ایجاد و حفظ صلح به گونه‌ای مؤثرتر انجام می‌گیرد. بنابراین، وظایف اجرایی نهادهای بین‌المللی براساس رویکرد لیبرالی طراحی شده است. آنان میان «روابط

بین حکومتی^۱ و «روابط بین‌الملل»^۲ تفکیک قائل‌اند و به‌منظور ورود طیف گسترده‌تری از بازیگران در عرصه امنیت‌سازی تلاش می‌کنند. هرچند این هدف به‌گونه مؤثری تحقق نیافته و تاحدی اعتبار خود را ازدست‌داده، واقعیت موجود بیانگر تفکیک مفهومی دو واژه یاد شده است (Huganami, 1978: 226).

لیبرال‌ها بر این اعتقادند که فعال‌شدن نهادهای بین‌المللی، زمینه لازم را برای ایجاد توازن بین بازیگران فراهم می‌سازد. به هر میزان هماهنگی طبیعی بین بازیگران بیشتر باشد، بدیهی است که با هزینه کمتر و مطلوبیت مؤثرتری صلح ایجاد و حفظ می‌شود. به‌طور کلی، بازیگران از منافع ملی خود با شیوه‌های متفاوتی حراست می‌کنند. نظریه پردازان لیبرال به‌ویژه «هینسلی» تحقق چنین فرایندی را در شرایطی امکان‌پذیر می‌دانند که: «به کشورها برای تحقق منافع و صلح، آزادی عمل داده شود؛ اما سازمان‌هایی بتوانند توازن طبیعی و مطلوب بین منافع آنها را به‌وجود آورند. در این شرایط، جنگ، مطلوبیت خود را از دست می‌دهد؛ زیرا به لحاظ منافع اقتصادی، فاقد سودآوری بوده و ازسوی دیگر، به لحاظ اخلاقی توجیه‌پذیر نیست. سازمان‌ها می‌توانند شرایطی را ایجاد کنند که کشورها به رقابت مسالمت‌آمیز اقتصادی مبادرت ورزند. به‌عبارت‌دیگر، منافع در حوزه رقابت‌های اقتصادی حاصل می‌شود. در این شرایط، امنیت کشورها بیش از آنکه در چارچوب منازعه و جنگ سازمان‌دهی شود، در قالب فرایندهای حقوقی، روش‌های قضایی و ازسوی بازیگران فراملی سازمان‌دهی می‌شود» (Hinsley, 1967: 111).

در مجموع می‌توان گفت مفهوم امنیت و الگوهای امنیت منطقه‌ای، به‌ویژه بعد از جنگ سرد، شاهد دگرگونی‌های عمده‌ای بوده است. تحولات سال‌های پس از یازده سپتامبر و رفتارهای یکجانبه آمریکا در عرصه اوراسیا باعث ایجاد چشم‌اندازها و تحولاتی جدید در حوزه امنیت منطقه‌ای شده است. در این میان، فروپاشی شوروی یکی از عناصر اصلی ترتیبات امنیتی منطقه‌ای را با تغییراتی اساسی همراه ساخت و در پی آن تبیین‌های

1. Intergovernmental Relations

2. International Relations

جدیدتری در خصوص چگونگی سامان دادن امنیت در سطح منطقه مطرح شد. این امر باعث کاهش اهمیت برخی الگوهای امنیتی برای اوراسیا و پرننگ تر شدن برخی دیگر از الگوها شد. لذا براساس نمونه‌های عملی موجود و یا مدل‌های نظری، به‌طور کلی، سه الگو برای تثبیت یک وضعیت امنیتی در سطح منطقه‌ای قابل تصور است:

۱-۱. الگوی امنیت مبتنی بر توازن قوا

در دوران بعد از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، نظریه‌پردازان کارکردگرا بر این باور بودند که تعادل و ثبات اجتماعی در حوزه‌های منطقه‌ای کاهش یافته است. از سوی دیگر، نیروهای گریز از مرکز اهمیت بیشتری پیدا کرده‌اند. در نهایت اینکه زمینه‌های اجتماعی برای شکل‌گیری نظام چندمرکزی به‌وجود آمده است. این امر بیانگر آن است که کشمکش‌های بسیاری بین ساختار سلسله‌مراتبی و همچنین کارگزاران نظام موازنه قوا وجود دارد. در این وضعیت، نظم منطقه‌ای با مخاطرات بیشتری روبرو می‌شود. از این رو تلاش می‌شد از قدرت و قابلیت‌های استراتژیک بازیگران اصلی در جهت صلح‌سازی استفاده شود. معادله قدرت بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در شرایط توازن قرار داشت. به همین جهت، توزیع منافع نیز براساس نمادهایی از تحرک، توازن، رقابت و آمادگی ستیزش حاصل می‌شود. بنابراین، منطق این الگو، ترکیبی چند قطبی از کشورهای استراتژی است که دارای روابطی سیال و براساس سود و زیان مقطعی تعریف می‌شوند که در طول زمان ممکن است تغییر کند. لذا هیچ کشوری به‌طور دائم دوست و یا دشمن شناخته نمی‌شود. این الگو بر مبنای تهدیدات آشکار و پنهان نظامی استوار است، اما وجود این تهدیدات به معنای نادیده انگاشتن حاکمیت، منافع ملی و نگرانی‌های امنیتی سایر بازیگران نیست. در مورد همه کشورها سطوح مختلفی از منافع مشترک یا متعارض وجود دارد و وجوه مشترک تقریباً به همه کشورها در هر منطقه اجازه می‌دهد که براساس شرایط با یکدیگر متحد شوند. به موجب الگوی مزبور، کشورها تا حدی دارای ارزش‌ها و منافع مشترکی هستند و از این رو، تعاریف مشابهی از امنیت و ثبات ملی دارند؛ در این چارچوب،

کشورها موجودیت سایر بازیگران را به رسمیت می‌شناسند و اولویت‌های سیاسی کشورها به‌طور معقولی قابل پیش‌بینی و در طول زمان ثابت است (واعظی، ۱۳۸۵: ۲۷).

۲-۱. الگوی امنیت هژمونیک

زمانی که قدرت‌های بزرگ در تنگنای امنیتی قرار گیرند، از الگوی مداخله نظامی و عملیات استراتژیک بهره می‌گیرند. به‌عبارت دیگر، از طریق فعال‌سازی قدرت می‌توانند بر شرایط مبتنی بر معمای امنیتی غلبه کنند. از سوی دیگر، کشورهایی که سطح پایین‌تری از قدرت را در مقایسه با بازیگر هژمونیک دارند، در برابر الگوهای مداخله‌گرایانه قدرت هژمون مقاومت مؤثری نمی‌کنند. به‌عنوان مثال، کشورهای چین، روسیه و فرانسه در برابر اقدامات فرانهادی ایالات متحده آمریکا در کشورهای سومالی، هائیتی، کوزوو و عراق اقدام مؤثری انجام ندادند. این امر نشان می‌دهد که براساس رهیافت نئورئالیستی، قدرت‌های بزرگ می‌توانند به‌موازات بهره‌گیری از نهادهای بین‌المللی به اقدامات یکجانبه نیز مبادرت ورزند. چنین فرایندی را می‌توان در رفتار استراتژیک آمریکا ملاحظه کرد. اساساً الگوی هژمونیک بر مبنای غلبه منافع یک بازیگر بر سایر بازیگران و کاربرد عملیاتی ابزارهای نظامی و اقتصادی برای اعمال سیاست بازدارندگی طراحی می‌شود. براساس این الگو، صف دوستان و دشمنان از یکدیگر تفکیک می‌شود. در این الگو، رویکردی اجماعی برای مقابله با کشورهای غیر دوست وجود دارد و از همه امکانات و ابزارهای مختلف برای محدود کردن از جمله عدم دسترسی به فناوری‌های پیشرفته و تجهیزات نظامی استراتژیک استفاده می‌شود.

۳-۱. الگوی امنیت جمعی (امنیت مشترک)

این الگو نگاه متفاوتی به سیاست بین‌الملل دارد و تفکر اصلی و مرکزی حاکم بر آن عبارت از این است که همه کشورها می‌توانند امنیت نسبی را از طریق پذیرفتن تعهدات متقابل در خصوص محدود کردن توانایی‌های نظامی برای خویش تأمین کنند. در این

رویکرد امنیتی، تنها دوستان و متحدان حضور نمی‌یابند، بلکه فرض بر این است که کشورهای غیردوست همان محدودیت‌های فنی را بر رفتار خود خواهند پذیرفت که دوستان می‌پذیرند و این کار علی‌رغم وجود بی‌اعتمادی متقابل امری امکان‌پذیر است. همچنین فرض بر این است که این محدودیت‌های قانونی و فنی امتیازات متقابلی را نیز دربر خواهد داشت. در این الگو، تضمین‌های امنیتی نه از طریق سلطه، بلکه برعکس از راه غیر قابل قبول کردن گزینه‌هایی که هدف آنها کسب سلطه بر رقیبان است، به وجود می‌آید.

در رویکرد امنیتی مبتنی بر همکاری و مشارکت، امنیت به‌طور فزاینده‌ای به منزله ملک مشاعی تعریف می‌شود که قابل تقسیم نیست. این رویکرد امنیتی، کشورها را به دوست، متحد و دشمن تقسیم نمی‌کند، اما تهدیدات علیه همه بازیگران مساوی است و همه شرکا خواستار امنیت متقابل هستند (Kraig, 2004: 31). در این رویکرد، توسعه درک منطقه‌ای از متقابل بودن امنیت بیش از بازدارندگی، مفهوم اطمینان بخشی متقابل مورد تأکید قرار می‌گیرد. افزایش چنین اطمینانی می‌تواند معمای امنیت را که ذاتاً در استراتژی‌های واقع‌گرایان سیاست قدرت نهفته است (متقی، ۱۳۸۵: ۴۷)، کاهش دهد. این رویکرد برای تسهیل پیوند بین طیف وسیعی از مسائل سیاسی - اقتصادی و اجتماعی طراحی شده و درصدد ایجاد اعتماد بین دولت‌های منطقه‌ای از طریق بحث، مذاکره، همکاری و توافق است. توسعه امنیت مبتنی بر همکاری فرایندی تکاملی است و به‌وسیله طرحی بزرگ هدایت نمی‌شود، بلکه از طریق ایجاد مجموعه‌ای از ابزارها که به گونه‌ای مجزا به اصول امنیت مبتنی بر همکاری کمک می‌کنند، به دست می‌آید (اسنایدر، ۱۳۸۰: ۲۹۶). جمهوری اسلامی ایران بر این رویکرد تأکید دارد و معتقد است نیروهای فرامنطقه‌ای تنها بر معمای امنیت در منطقه می‌افزایند.

۲. ایران، ژئوپلیتیک اوراسیا و ترتیبات امنیت مشترک

از جنگ جهانی دوم تاکنون، موقعیت نسبی ایران به دو دلیل مهم‌تر شده است: نخست، ارزش ژئواستراتژیک برگرفته از نزدیکی جغرافیایی به شوروی و درگیر شدن در رقابت قدرت‌های بزرگ؛ و دوم، منابع ملی استراتژیک، دارا بودن منابع انرژی پراهمیت برای مصرف‌کنندگان

نفت و گاز در آمریکا و اروپا (لطفیان، ۱۳۸۷: ۱۹۲). از دهه ۱۹۹۰ یعنی از زمانی که ایالات متحده دیدگاه قدیمی خود در مورد ایران به‌عنوان یک حائل استراتژیک میان اتحاد جماهیر شوروی و منطقه خلیج فارس را کنار گذاشت، محیط امنیت منطقه‌ای ایران نیز پیچیده‌تر شده است. در پی فروپاشی شوروی، نگرانی ایالات متحده به‌عنوان تنها ابرقدرت موجود و هم‌پیمان کشورهای چون آذربایجان، ترکیه، گرجستان، ارمنستان، ترکمنستان، از نفوذ بالقوه ایران در منطقه تشدید شد. سفر جیمز بیکر در فوریه ۱۹۹۲ به آسیای مرکزی با هدف اعلام شده سلبندی در برابر ایران را باید بخشی از نگرش جدید آمریکا [در آن مقطع] به تهدیدی دانست که از جانب ایران متوجه منافع این کشورها و خود در منطقه احساس می‌کرد (امیراحمدی، ۱۳۷۲: ۷). از نظر دولت آمریکا، بازیگری در اوراسیا در راستای ایفای نقش هژمون (به‌عنوان حافظ اصلی و موتور گسترش نظام جهانی سرمایه‌داری لیبرال) و نیز در خدمت منافع خود برای حفظ موقعیت در نظام بین‌المللی قرار دارد. این حضور و نفوذ بایستی احتمال بازگشت روسیه به اشکال پیشین را در منطقه سد نموده و با ایجاد ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جدید، موقعیت فعلی آن را نیز محدود سازد. علاوه‌بر این، حضور در اوراسیا می‌تواند نقش کنترل‌کننده و محدود‌سازنده چین در صفحه شطرنج جهانی (به تعبیر پرژینسکی) را نیز عملی سازد (Cichock, 2003: 14). همچنین باید به کنترل خاورمیانه اشاره کرد؛ چراکه اوراسیا به لحاظ فرهنگی و سیاسی در پیوندی اساسی و نزدیک با ایران قرار دارد و حضور در آن تکمیل‌کننده حضور در خاورمیانه و کنترل ایران است.

اما منافع ملی ایران نه در ارتباط با همه منطقه اوراسیا، بلکه در درجه اول در مناطق فرعی درون آن و در سه زیرسیستم «آسیای مرکزی»، «خزر» و «قفقاز جنوبی» نهفته است. این حوزه‌ها، مناطق فوری امنیتی ایران نیز محسوب می‌شوند. برای حفظ این منافع در بخش‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی، تعاملات دوجانبه و چندجانبه با حکومت‌ها و ملت‌های منطقه، نهادهای منطقه‌ای نظیر سازمان همکاری شانگهای، اکو، نشست‌های جمعی نظیر نشست کشورهای ساحلی خزر در اولویت قرار دارند. بنابر همه واقعیت‌های موجود، ایران یک قدرت بالقوه منطقه‌ای است که برای بالفعل ساختن آن در مناطق مختلف

(خزر، آسیای مرکزی و قفقاز) نیازمند همکاری‌ها و همگرایی بیشتر منطقه‌ای است. تجارب مناقشه‌ها و جنگ‌های گذشته، این نکته را ثابت کرده است که هرگاه کشوری از موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک برخوردار باشد، هیچگاه نمی‌تواند از تحولات منطقه و جهان دور و منزوی بماند؛ زیرا ممکن است خود بخشی از یک استراتژی نظامی باشد. لذا ضرورت دارد به‌عنوان وزنه‌ای استراتژیک وارد عمل شود و با بهره‌گیری از موقعیت خاص جغرافیایی، برای پیشرفت و توسعه کشور و ارتقای جایگاه خود گام بردارد. از این‌رو تعامل و نقش فعال ایران با کشورهای آسیای مرکزی، حوزه خزر و قفقاز حائز اهمیت است. از سویی، ایران قائل به کشاندن بازی‌های سطح اوراسیا به سطح بین‌المللی نیست، اگرچه، ناگزیر هم‌اکنون نیز به این سطح کشیده شده است؛ اما به‌واقع، بدون وجود عوامل عینی و مؤثری که وزن واقعی یک ملت را در معادلات بین‌المللی بالا می‌برد، صرف ورود در بازی‌های بین‌المللی، امر چندان مهمی نیست. به‌هرحال، امروزه گنجینه‌ای از موقعیت ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ترانزیتی ایران در زیرسیستم اوراسیا وجود دارد که با واقع‌نگری، قدرتمندی و دیپلماسی کارآمد می‌تواند از آن برای ایفای نقش فعال در این قلمرو بهره‌گرفت و آن را نیز تقویت کرد.

به‌طور طبیعی، کشورها تحولات مناطق همجوار و پیرامونی خود را با حساسیت رصد می‌کنند و هرگونه تحول یا تحرکی را با توجه به منافع ملی خود مورد ارزیابی قرار می‌دهند. از سوی دیگر، ایفای نقش مؤثر در یک یا چند ساختار منطقه‌ای نیازمند سطحی از قدرت، توانمندی و همچنین اراده کافی و برنامه‌ریزی برای اتخاذ چنین مسئولیتی است. از زاویه هریک از این دو قاعده کلی، مناطق سه‌گانه مورد بحث، در دوره پس از فروپاشی شوروی، برای جمهوری اسلامی ایران از اهمیت کلیدی برخوردار بوده است و امروزه نیز با رویکرد و حساسیتی مضاعف مطرح‌نظر است. از طرفی ایران به‌دلیل جایگاه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خود و اینکه پلی میان دو انبار انرژی و برجسته دنیا یعنی خلیج فارس و دریای خزر محسوب می‌شود، نقش برجسته‌ای در منطقه اوراسیا دارد. در واقع ایران بین پنج حلقه کلیدی خلیج فارس، دریای خزر، آسیای مرکزی، قفقاز، شبه‌قاره هند و خاورمیانه

قرار دارد، این حلقه‌ها که کشورهای متعددی را شامل می‌شود، حلقه‌های امنیتی در جهان نیز محسوب می‌شوند. ایران برای اینکه بتواند نقش خود را در پیوند این حلقه‌ها و تأثیرگذاری در هر کدام از این حلقه‌ها ایفا کند، ملزم است که در اهداف سیاست خارجی و امنیتی خود نوعی هماهنگی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تعریف کند. از طرفی کشورهای درون این حلقه‌ها نیز در سیاست خارجی خود نشانه‌هایی از واگرایی و همگرایی نشان داده‌اند و توفیق جمهوری اسلامی ایران در تأثیرگذاری در این منطقه منوط به گسترش همگرایی و کاهش واگرایی است و ضرورت‌های استراتژیک امنیت ایجاد می‌کند زمینه‌های قدرت‌سازی از طریق ائتلاف و همبستگی با واحدهای این حوزه فراهم آید.

۳. تحولات و معضلات امنیتی ایران در مناطق سه‌گانه

ایران در محیط پیرامونی خود همواره با چالش‌ها و مشکلات متعدد و متداوم روبه‌رو بوده و این مشکلات در تمام حوزه‌های این محیط امنیتی بازتولید شده است؛ به گونه‌ای که هنوز نتوانسته است در هیچ کدام از این حوزه‌ها شاهد شکل‌گیری چارچوب امنیتی پایدار و مورد توافق باشد. در گذشته، چالش‌های امنیتی ایران که از محیط پیرامونی آن ناشی می‌شد به اشکال متفاوتی وجود داشت و از ناامنی‌های مرزی و بی‌ثباتی‌های موقت تا حملات و جنگ‌های طولانی مدت نظامی را دربرمی‌گرفت. اکنون نیز این مسئله در قالب‌ها و مؤلفه‌های مختلف و متنوع‌تری نمود می‌یابد.

در حال حاضر، تروریسم و افراط‌گرایی، دولت‌های وابسته و بحران اقتدار و همچنین مداخله‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای، سه چالش امنیتی اصلی برای ایران در اوراسیا محسوب می‌شود که با یکدیگر در ارتباطی چند بعدی و تنگاتنگ قرار دارند. در این میان، به نظر می‌رسد حضور کشورهای فرامنطقه‌ای و دولت‌های وابسته چالشی اساسی‌تر باشد که باعث تحریک دو مؤلفه دیگر یعنی اشاعه تروریسم و افراط‌گرایی و همچنین بی‌اعتمادی و واگرایی کشورهای حاضر در این قلمرو شده است. دولت‌های شکننده در افغانستان و پاکستان باعث گسترش تروریسم و افراط‌گرایی می‌شود و علاوه بر این، زمینه تداوم حضور

قدرت‌های فرامنطقه‌ای را نیز فراهم می‌سازد. اختلاف‌های قومی، وجود دولت‌های اقتدارگرا، بحران مشروعیت، عدم وجود دموکراسی و نهادهای مدنی به همراه اقتصاد ضعیف در برخی از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز از جمله عوامل دیگری است که موجب بروز بی‌ثباتی و ناامنی در محیط امنیتی ایران خواهد شد. تروریسم و افراط‌گرایی مذهبی و قومی در منطقه در طول سال‌های اخیر افزایش یافته است و این امر نظم و ثبات سیاسی - اجتماعی و پیشرفت اقتصادی کشورها را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌طور نمونه هم‌اکنون تعداد افرادی که از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در سوریه و عراق به گروه تروریستی داعش پیوسته‌اند قابل تأمل و مصداق چنین تهدیدهایی است (Jones, 2014). وهابیت و سلفی‌گری به‌عنوان یک ایدئولوژی مذهبی افراطی منبع عمده گسترش تروریسم و تنش‌های مذهبی در بخشی از اوراسیا و از جمله کشورهای آسیای مرکزی است و این ایدئولوژی به‌واسطه آشفتگی کلی منطقه‌ای و برخی ملاحظات سیاسی بازیگران ذی‌نفع، فضای گسترده‌تری برای انتشار و تأثیرگذاری پیدا کرده است. در افغانستان نیز افراط‌گرایی و تروریسم همچنان به‌واسطه عوامل سیاسی - اجتماعی و مؤلفه‌های بیرونی ادامه حیات می‌دهد و ثبات و امنیت منطقه‌ای را به شدت متأثر می‌سازد.

به این واقعیت هم باید اشاره کرد که حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در اوراسیا به‌دلیل عواملی چون نفت و موقعیت ژئوپلیتیک منطقه، همواره از عناصر ساختار امنیتی منطقه‌ای محسوب می‌شده است؛ اما در سال‌های اخیر و به‌ویژه بعد از یازده سپتامبر، مداخله‌های فرامنطقه‌ای افزایش قابل ملاحظه‌ای را نشان داده است. آمریکا از سال ۲۰۰۱ تاکنون، همواره بر رویکرد امنیت هژمونیک پافشاری کرده و بر این اساس به افزایش حضور نظامی خود و ایجاد پایگاه‌های نظامی متعدد مبادرت ورزیده است. در این راستا واشنگتن سعی دارد تا با جدا کردن صف متحدین و دولت‌های مخالف، تحت فشار قرار دادن دولت‌های غیرهمکار و کسب حداکثر همکاری از کشورهای متحد، رویکرد امنیت هژمونیک را به‌عنوان ساختار امنیتی اصلی در منطقه در اولویت قرار دهد. مبارزه با تروریسم نیز از ابتدا به‌عنوان یکی از اهداف اصلی آمریکا در گسترش حضور خود در منطقه و تقویت الگوی

امنیت هژمونیک ارزیابی می‌شود. از دیگر سو، با توجه به بافت موزایکی قومی - فرهنگی - مذهبی در قفقاز، امنیت و ثبات منطقه‌ای با تهدیدات و معماهایی مواجه است. تأثیر دیگر ناشی از حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در کشورهای اوراسیایی همسایه ایران و از جمله در حوزه دریای خزر، تأثیر گذاری بر نظم طبیعی و همکاری‌های قابل توافق میان پنج کشور ساحلی منطقه خزر است. به همین دلیل، نگاه ایران به مناطق پیرامونی، بازگوکننده عدم امنیت جغرافیایی عمیق کشور در زیر سیستم‌های مذکور است. به تعبیر «رابرت کاپلان»^۱، «برای درک مناقشه‌های امروز جهان، اقتصاد و تکنولوژی را فراموش کنید و به جای آن، نگاه دقیقی به نقشه جغرافیا بیندازید» (Kaplan, 2012). بنابراین، در یک نگاه کلی، آن دسته از چالش‌های امنیتی اوراسیا که با ایران در سه زیرسیستم تابع «آسیای مرکزی»، «دریای خزر» و «قفقاز جنوبی» در ارتباط است؛ مطمح نظر قرار می‌گیرد:

۱-۳. سیستم تابع آسیای مرکزی

آسیای مرکزی متشکل از پنج جمهوری ترکمنستان، قرقیزستان، قزاقستان، تاجیکستان و ازبکستان است و به جهت اهمیت موقعیت و پیوستگی دامنه جغرافیایی افغانستان و همچنین تأثیر و تأثرپذیری این کشور با کشورهای مذکور، در بیشتر تحلیل‌ها، افغانستان را نیز در این مجموعه جا می‌دهند. عموماً به جهت اهمیت آسیای مرکزی، در قرن نوزدهم رقابت‌هایی برای کسب منابع این قلمرو بین روسیه و انگلیس وجود داشت که به «بازی بزرگ»^۲ معروف شد؛ اما در تمام طول قرن بیستم و تا اوایل دهه ۱۹۹۰، به دلیل اینکه بخش عظیمی

1. Robert D. Kaplan

۲. بازی بزرگ یا The Great Game نامی است که به رقابت‌های سیاسی و نظامی دو امپراتوری بزرگ بریتانیا و روسیه تزاری در آسیای مرکزی داده شده است. این عبارت بر اساس رمان رودیار کیپلینگ سر زبان‌ها افتاد. کیپلینگ در کتاب خود در سال ۱۹۰۱ یک افسر اطلاعاتی سواره نظام کمپانی هند شرقی بنام آرتور کونالی را معرفی کرد و اصطلاح «بازی بزرگ» را به نقل از او برای مأموریت وی نامگذاری کرده است. رقابت‌های بازی بزرگ از اوایل قرن ۱۹ یعنی پیشروی روس‌ها در قفقاز و تقریباً پس از امضای ترک مخاصمه گلستان (۱۸۱۳) مابین روسیه و ایران شروع شد و تا امضای توافق‌نامه ۱۹۰۷ بین روسیه و بریتانیا در خصوص تعیین حوزه نفوذ هر یک در ایران ادامه داشت. پاره‌ای از مورخین پایان بازی بزرگ را انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ دانسته و بعضی دیگر قرارداد ۱۹۲۱ را سرانجام بازی بزرگ می‌دانند.

از قلمرو آسیای مرکزی در قالب اتحاد جماهیر شوروی قرار داشت، این منطقه چندان مورد توجه نبود. با فروپاشی شوروی این منطقه به دلیل قدمت تاریخی و دربرگرفتن جاده ابریشم، منابع غنی انرژی و پل ارتباطی بین آسیا و اروپا بسیار مورد توجه قرار گرفت. علاوه بر این، منطقه آسیای مرکزی از تنوع قومی و فرهنگی زیادی برخوردار است که هم به عنوان مزیت و هم تهدید برای منطقه محسوب می شود. ایران هم طبیعتاً به دلیل تاریخ کهن و علائق سنتی که با منطقه دارد و هم به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی، جایگاه ویژه ای در منطقه آسیای مرکزی دارد و این منطقه در سیاست امنیتی ایران مورد توجه جدی است.

از طرفی ایران حلقه ارتباط بین دو انبار انرژی جهان یعنی دریای خزر و خلیج فارس است و عدم دسترسی کشورهای منطقه به آب های آزاد نیز توجه به موقعیت ایران را دوچندان کرده است. بنابراین ایران نیز کشوری قدرتمند در همسایگی آسیای مرکزی است که دو تمدن ایرانی و اسلامی را به هم پیوند می دهد؛ از وابستگی و پیوستگی فرهنگی و اقتصادی لازم با این منطقه برخوردار است و با دارا بودن موقعیت ژئوپلیتیک به ویژه تسلط بر تنگه هرمز می تواند برای کشورهای منطقه یک مسیر ترانزیتی مناسب باشد که از طریق خطوط لوله و شاهراه های خود و مسیرهایی چون تراسیکا و کریدور شمال و جنوب، نفت، گاز و کالاهای آسیای مرکزی را از طریق کوتاه ترین، امن ترین و اقتصادی ترین راه به دریا برساند. اگرچه بحث صدور انرژی از منطقه تحت تأثیر روابط نامناسب ایران و آمریکا قرار گرفته است، اما منطقه آسیای مرکزی به هیچ وجه نمی تواند از توان ترانزیتی ایران صرف نظر کند. شبکه های راه آهن ایران نیز توان ترانزیت ۲۰ میلیون تن کالا را در سال دارند (Shelala and et al., 2013: 28-49).

از نظر ژئواستراتژیک نیز، آسیای مرکزی با روسیه و چین هم مرز است و در جنوب با ایران همسایه، و به پاکستان و هند نیز وصل می شود. آسیای مرکزی به دلیل موقعیت جغرافیایی خود و در گام نخست دربرگرفتن افغانستان با چالش های بسیار جدی امنیتی مواجه است. موارد دیگری نظیر مشخص نبودن موقعیت دولت نسبت به جامعه، اختلافات متعدد ارضی و مرزی، تنوع قومی - قبیله ای و جنگ های داخلی، عدم دسترسی به آب های

گرم بین‌المللی و محصور بودن در خشکی، جمهوری‌های این منطقه را به لحاظ امنیتی آسیب‌پذیر ساخته است. از دیگر ویژگی‌های روند تحولات در آسیای مرکزی می‌توان به بنیادگرایی اسلامی، درگیری‌های منطقه‌ای، مسائل اقلیت‌های قومی و مرزهای بین‌الدولی، فاجعه زیست‌محیطی آرال و مداخله بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی نام برد.

همکاری ایران با کشورهای حوزه آسیای مرکزی را می‌توان در دو سطح دوجانبه و منطقه‌ای، مورد توجه قرار داد. در سطح دوجانبه، ایران با توجه به ضرورت‌ها و نیازهای مشترک امنیتی، اقدام به انعقاد موافقت‌نامه‌های امنیتی (البته نه به صورت توافق‌نامه‌های نظامی در چارچوب اتحاد‌های استراتژیک) کرد. در چارچوب این توافق‌نامه‌ها، ایران تلاش کرد مسائلی مانند مهاجرت غیرقانونی، ترانزیت مواد مخدر و قاچاق کالا را که با توجه به خلأ قدرت پیش آمده در منطقه، به‌ویژه در طی دهه ۹۰ میلادی، شدت نیز یافته بود؛ به‌گونه‌ای کنترل و مدیریت نماید، اما پس از عضویت ایران به‌عنوان عضو ناظر در سازمان همکاری شانگهای در سال ۲۰۰۴ میلادی، همکاری ایران با کشورهای منطقه آسیای مرکزی از سطح دوجانبه به سطح چندجانبه و منطقه‌ای ارتقا یافت. بدین ترتیب که کشورهای این منطقه که پیش از آن در چارچوب سازمان امنیت دسته جمعی، همکاری‌های امنیتی را در سطح کشورهای مستقل مشترک‌المنافع پیگیری می‌کردند، در قالب این سازمان نوپا، منطقه‌ای به مراتب وسیع‌تر را در حوزه امنیتی پیش‌روی خود گشودند که ایران، یکی از مهم‌ترین بازیگران آن به حساب می‌آید. به‌عبارت‌دیگر، سازمان همکاری شانگهای، مدلی جایگزین برای همکاری چندجانبه در آسیای مرکزی با رویکرد شرق ارائه نمود. در این چارچوب ایران بیش از گذشته ملزم به ملاحظات منطقه‌ای دو کشور چین و روسیه - به‌عنوان دو عضو اصلی سازمان شانگهای - شد (Mesbahi, 2013: 8-9).

با این وجود، ظرفیت سازمان همکاری شانگهای و نقش کلیدی آن در روندسازی امنیتی منطقه‌ای برای ایران، امری مهم و ارزشمند ارزیابی می‌شود؛ چرا که این سازمان با اهداف امنیتی و سیاست خارجی ایران در سطح منطقه‌ای و هم در سطح راهبردی، همپوشانی‌های زیادی دارد. در سطح راهبردی، ایران، سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه

واشنگتن را مخالف منافع و امنیت ملی خود ارزیابی کرده و سیاست نگاه به شرق را یکی از راه‌های تعدیل و موازنه بخشی به هژمونی آمریکا قلمداد می‌کند و از این رو، پیمان شانگهای برای ایران از مطلوبیت حیاتی برخوردار است. محدود شدن حوزه مانور و نفوذ نیروهای آمریکایی، به‌ویژه در پی بسته شدن دو پایگاه مهم نظامی ایالات متحده در «خان‌آباد» ازبکستان و «مناس» قرقیزستان از جمله این موارد است (Daly, 2014). افزون بر آن، اهداف کلان و سه‌گانه سازمان همکاری شانگهای، یعنی مبارزه با تروریسم، افراط‌گرایی و جدایی‌طلبی نیز از اهداف مهمی در سیاست خارجی منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود. در حقیقت، ترکیب جمعیتی ایران و وجود اقوام مختلف در دو سوی مرزهای کشور، حضور نیروهای بنیادگرا مانند طالبان در منطقه و تهدیدات ناشی از ترانزیت مواد مخدر و پیوندیابی آنها با نیروهای فرامنطقه‌ای، استعداد قابل ملاحظه‌ای را برای تکوین و تشدید ناامنی در مناطق پیرامونی ایران فراهم می‌کند. بنابراین، سازمان همکاری شانگهای می‌تواند حلقه دیگر اتصال ایران با کشورهای آسیای مرکزی و بستر ساز توسعه همکاری‌های امنیتی باشد و زمینه مناسبی را برای تحقق اهداف سیاست خارجی ایران در حوزه امنیتی فراهم کند.

در مورد تأثیر ایران در منطقه آسیای مرکزی نیز می‌توان گفت فعالیت‌های ایران در چارچوب تئوری کارکردگرایی^۱ بوده و ایران در این راستا می‌تواند نقش بسزایی در آسیای مرکزی داشته باشد. همکاری‌های ایران و کشورهای این حوزه در مسائل امنیتی می‌تواند عامل پیشرفت، استحکام و توسعه این کشورها و ایجاد یک موازنه قدرت در منطقه شود. کاملاً روشن است که ایجاد یک نظام امنیتی مؤثر و پایدار در این منطقه، فرایندی زمان‌بر و پیچیده است که به میزان مشارکت هر یک از این کشورها در این فرایند بستگی دارد. به‌لحاظ نظری حداقل، حذف تناقض‌ها، رفع اختلاف‌های موجود، گسترش

۱. کارکردگرایان بر این اعتقادند که امنیت‌سازی صرفاً در شرایطی شکل می‌گیرد که نهادهای بین‌المللی بتوانند نقشی سازمانی (Organical Role) و همچنین کارکرد اجرایی (Executive Functional) خود را براساس ضرورت‌های عینی محیط منطقه‌ای یا بین‌المللی سازمان‌دهی کنند. به‌طور کلی کارکردگرایان در تلاش‌اند تا بین مؤلفه‌هایی از جمله ساختار نظام بین‌الملل، طبیعت و ماهیت کنش بازیگران، پروسه تصمیم‌سازی و نیز شکل و شیوه تعامل بازیگران، رابطه ارگانیک برقرار کنند.

روابط دو و چندجانبه بین کشورهای این منطقه با به کارگیری مکانیسم‌های مؤثر دیپلماسی از عوامل مهم در دستیابی به امنیت در این منطقه است. از طرفی، همان‌گونه که صلح، ثبات، آرامش و امنیت از زمینه‌های تحقق رشد و همگرایی منطقه‌ای به‌شمار می‌رود؛ وجود بی‌ثباتی و تهدیدات امنیتی در یک حوزه مشترک و کشورهای همجوار نیز می‌تواند زمینه حضور بیگانگان و قوای خارجی و تهدیدات منطقه‌ای را فراهم سازد. بر این اساس، حضور آمریکا در منطقه خراسان بزرگ^۱ تنها برای کنترل چین نیست؛ بلکه یکی از اهداف آمریکا از حضور در منطقه، کنترل و محدود نمودن دامنه نفوذ و قدرت ایران و حتی روسیه است. آمریکا با حضور در مرزهای شرقی ایران و سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصادی کشورهای همسایه، درصدد است تا از میزان اهمیت استراتژیک ایران در سال‌های آینده بکاهد (عطایی و شبیانی، ۱۳۹۰: ۱۳۹).

دسترسی به منابع انرژی در آسیای مرکزی در استراتژی امنیت ملی آمریکا به‌عنوان منفعت حیاتی و حساس این کشور تعریف شده و این کشور استراتژی چندجانبه‌ای را در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی برای حضور خود در این منطقه تعریف کرده است. در این استراتژی، گسترش ناتو به شرق در قالب «برنامه همکاری برای صلح» به‌عنوان عاملی برای تکمیل حلقه‌های اوراسیا و تسلط بر محورهای امنیتی منطقه پیش‌بینی شده که درعین حال، ضمن کنترل روسیه، باعث مهار ایران نیز شده و سیاست «منطقه بدون ایران» به‌عنوان سیاست محوری آمریکا در منطقه را پیش می‌برد. این کار از طریق نهادسازی، تقویت ارتباطات منطقه با نهادهای غربی نظیر ناتو، سازمان امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپا و سازمان تجارت جهانی و افزایش حضور نظامی در منطقه صورت می‌پذیرد. در همین راستا، قطع وابستگی منطقه به کشورهای منطقه‌ای نظیر ایران، از طریق ایجاد ارتباطات متعدد و گوناگون فراملی، از جمله سیاست‌های رسمی دولت آمریکاست. همین مسئله دامنه ارتباطات و وابستگی‌های فرامنطقه‌ای کشورهای آسیای مرکزی را بالا برده

۱. خراسان بزرگ بخش عظیمی از کشورهای آسیای مرکزی همچون ایران، افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان را شامل می‌شود.

و از میزان تسلط کشورهای مرکز برای کنترل تعاملات منطقه‌ای می‌کاهد.

به‌رغم این کارشکنی‌های آمریکا، همجواری ایران با آسیای مرکزی و ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی این منطقه، جایگاه ویژه‌ای را در ملاحظات امنیتی - اقتصادی کشورمان ایجاد کرده است. از سویی با توجه به مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران با شش کشور مذکور، این جایگاه با وجود روابط دو جانبه تقویت شده است. وجود مرزهای مشترک آبی و زمینی، مشترکات فرهنگی و مذهبی، منابع مشترک، دستیابی به بازار منطقه و موقعیت ویژه ترانزیتی ایران، از جمله مواردی است که همکاری و همگرایی بیشتر منطقه‌ای را ایجاد کرده است. در این میان، ترکمنستان و قزاقستان با داشتن منابع قابل توجه نفت و گاز، نسبت به سایر کشورها از موقعیت بهتری برخوردارند. ازبکستان نیز با داشتن منابع قابل توجه گاز، طلا و اورانیوم دارای جاذبه‌های خاص خود است. وابستگی محض کشورهای قرقیزستان و تاجیکستان به درآمدهای بخش کشاورزی و نداشتن جاذبه برای سرمایه‌گذاری نسبت به سایر کشورهای منطقه نیز، آنان را در پایین‌ترین وضعیت اقتصادی نسبت به سایر کشورها قرار داده است. تروریسم بین‌المللی، تندروی مذهبی و قاچاق مواد مخدر از دیگر موارد امنیتی چالش‌زا در آسیای مرکزی است. از سویی نیز بنیادگرایی اسلامی در این منطقه بر بی‌ثباتی‌ها افزوده است. از طالبان در افغانستان و پاکستان گرفته تا به‌گونه‌ای ضعیف‌تر «حزب التحریر، حرکت اسلامی ازبکستان و نهضت اسلامی تاجیکستان» را نیز می‌توان اشاره داشت (مسعودنیا و معصومی، ۱۳۸۷: ۳۵).

از طرفی نیز می‌توان به تلاش‌های ترکیه برای دخالت در امور کشورهای آسیای مرکزی در جهت رقابت با ایران از راه بهره‌گیری روابط خود با آمریکا و رژیم صهیونیستی اشاره کرد که بر دامنه ناامنی در این منطقه افزوده است (Balci, 2014). لذا هر یک از کشورهای این منطقه دارای حساسیت‌های خاصی نسبت به محیط پیرامون خود بوده و اهدافی را دنبال می‌کنند که بعضاً در تعارض و تضاد با دیگر کشورها قرار می‌گیرد. به‌طور نمونه باید به نزدیکی ازبکستان به غرب و رژیم صهیونیستی اشاره کرد. «آویگدور لیبرمن» قبل از آنکه برای تصدی پست وزارت خارجه رژیم صهیونیستی پیشنهاد شود، گفته بود:

«مناسبات اسرائیل با کشورهای آسیای مرکزی باید به‌طور چشمگیری ارتقا یابد». وی این سخنان را در مراسم جشن نوروز ۱۳۸۸ که در سفارت ازبکستان در تل‌آویو برگزار شده بود اظهار کرد. با آغاز کار این وزیر صهیونیستی، نشانه‌های آشکاری از تمرکز وی بر روی کشورهای آسیای مرکزی دیده شد. سفر شیمون پرز - رئیس‌جمهور رژیم صهیونیستی - به کشورهای ازبکستان و قزاقستان در تابستان ۱۳۸۸، افتتاح سفارت این رژیم در ترکمنستان، روابط گسترده اقتصادی و حتی نظامی با قزاقستان و بازگشایی مجدد کنیسه یهودیان شهر دوشنبه با حضور برخی از سرمایه‌داران شناخته شده صهیونیست، نشانه‌هایی از این تمرکز به حساب می‌آید (احمدزاده، ۱۳۹۰: ۱۳).

از دیگر مواردی که به‌صورت جدی امنیت در آسیای مرکزی را به ضرر ایران تغییر می‌دهد، حضور بلندمدت ناتو در افغانستان است. این موضوع فعالیت گروه‌های القاعده و طالبان را در تمامی منطقه افزایش و به همان نسبت، گسترش تروریسم و ناامنی را موجب شده است. به این موضوع موافقت‌نامه اخیر همکاری‌های استراتژیک افغانستان و آمریکا را نیز باید افزود. تحولی که وضعیت امنیتی را در انحصار ایالات متحده درمی‌آورد که در این صورت فضای امنیتی برای بازی‌های استراتژیک بیش از پیش در اختیار ایالات متحده قرار می‌گیرد. امری که بی‌تردید برای ایران نامیمون و ناخوشایند است. به این مهم نیز می‌بایست اشاره کنیم که اثرات مخرب عربستان و امارات که با تزریق پول، زمینه افراط‌گرایی مذهبی و سلفی‌گری و در نتیجه ترویج خشونت و تروریسم را باعث می‌شوند، امروزه از افغانستان فراتر رفته و بیشتر کشورهای آسیای مرکزی را دربرمی‌گیرد. در افغانستان عدم وجود دولت مقتدر و مسلط با وجود دولت جدید «محمد اشرف غنی» و وجود مشکلات اقتصادی فراوان، تولید مواد مخدر را از ۲۲۰۰ تن به ۹۰۰۰ تن افزایش داده است. همچنین ترانزیت مواد مخدر و روند مهاجرت به شدت افزایش پیدا کرده است و تمام این مشکلات به ایران به‌عنوان همسایه بزرگ افغانستان سرایت می‌کند که علاوه بر مشکلات اقتصادی، اجتماعی، پیامدهای منفی امنیتی مهمی نیز برای ایران به همراه داشته است. لذا شکی نیست که ایران با توجه به موقعیت ژئوپلیتیکی خود، می‌تواند به‌عنوان محور

اتحاد امنیتی در آسیای مرکزی نقشی مهم و تأثیرگذار ایفا کند. پیوندهای فرهنگی، مذهبی و تاریخی میان ایران و این کشورها، زمینه‌های همگرایی مناسبی را فراهم آورده است. ایران و کشورهای آسیای مرکزی به اندازه‌ای در همه زمینه‌ها با هم اشتراک و تناسب دارند که بتوان آنها را پیکری واحد قلمداد کرد. درک این باور که امنیت هر یک از کشورها وابسته به امنیت کشورهای دیگر در این منطقه است، می‌تواند به شکل‌گیری نظام امنیتی پایدار در این منطقه بیانجامد.

۲-۳. سیستم تابع حوزه خزر

از ابتدای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، موضوع ترتیبات امنیتی در دریای خزر از مهم‌ترین مسائل و مباحث مربوط به این دریا بوده است. در زمان حیات شوروی، معادلات و ترتیبات مختلف مربوط به این دریا براساس قراردادهای منعقد شده میان این کشور و ایران در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ تنظیم می‌شد. با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان و در نتیجه افزایش شمار کشورهای ساحلی خزر به پنج کشور، موضوع تدوین رژیم حقوقی جدید دریای خزر به مسئله اصلی این دریا تبدیل شد. در شرایط عدم تعیین رژیم حقوقی جدید دریای خزر روند حل و فصل جنبه‌های مختلف مربوط به این دریا از جمله مسائل امنیتی آن با مشکل مواجه شد. موافقت‌نامه مربوط به همکاری در زمینه امنیت در دریای خزر که در سال ۱۳۸۸ در باکو به امضای رؤسای جمهور پنج کشور ساحلی خزر رسید، مهم‌ترین ابتکار در زمینه توسعه و تقویت همکاری کشورهای ساحلی این دریا در حوزه مسائل امنیتی است. البته این موافقت‌نامه در حوزه «امنیت سخت» که ناظر بر ترتیبات و تمهیدات نظامی و دفاعی است ورودی ندارد. برخی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و غربی با توجه به اهمیت خاص این حوزه در صدد برآمدن تا از طریق دخالت در ترتیبات و معادلات آن، زمینه را برای تثبیت حوزه نفوذ خود در منطقه فراهم آورند. به‌ویژه این نگرانی وجود داشت که بر اثر بروز خلأ قدرت ناشی از فروپاشی شوروی، در منطقه زمینه برای دخالت قدرت‌های غربی در

روندهای امنیتی خزر فراهم شود. در سال‌های بعد، نزدیکی برخی از جمهوری‌های تازه استقلال یافته حوزه خزر به غرب و به‌ویژه آمریکا و استقبال از دخالت آنها در امور منطقه - که به شکل‌گیری و اجرای طرح‌هایی چون احداث خط لوله باکو - تفلیس - جیهان انجامید - نگرانی‌ها در مورد ورود بازیگران فرامنطقه‌ای در امور امنیتی خزر را افزایش داد. از همین رو برخی از جمهوری‌های ساحلی دریای خزر (مشخصاً جمهوری آذربایجان) روابط نزدیکی با رژیم صهیونیستی دارند و به‌ویژه دولت الهام علی‌اف سطح همکاری‌های اطلاعاتی خود با این رژیم را در سال‌های اخیر به شدت افزایش داده است که این امر موجب نگرانی جدی ایران است.

تلاش آمریکا برای تضعیف، تخریب و حتی حذف نقش ایران، ارائه تصویری مداخله‌جویانه و تهدیدکننده از ایران به‌ویژه در جریان پرونده هسته‌ای، دامن زدن به اختلافات ایران با کشورهای ساحلی خزر، حمایت گسترده سیاسی و مالی از طرح‌هایی که نقش ایران را نادیده می‌گیرد، به صورت خودکار بر روند همگرایی و ایفای نقش ایران تأثیر منفی داشته است. نظر به اینکه از دیدگاه آمریکا، بالقوه‌های جغرافیایی ایران به‌عنوان تنها کشور ارتباط دهنده دو انبار تأمین‌کننده انرژی (خلیج فارس - خزر)، امکان به دست آوردن نقش عمده‌ای در ژئوپلیتیک جهانی قرن بیست و یکم را در اختیار ایران قرار می‌دهد؛ لذا از دید مقامات واشنگتن، این امکان باید خنثی شود تا امنیت منطقه‌ای و جهانی مورد تفسیر ایالات متحده حفظ شود (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۳۵).

از همین رو حضور نیروهای آمریکایی در پهنه آبی خزر می‌تواند موجب ایجاد تغییراتی برای استراتژی نظامی ایران و نیاز به آموزش و ترتیبات نظامی جدید شود. کاهش ارزش موقعیت ژئوپلیتیکی ایران، بحران‌های زیست‌محیطی، توسعه نیافتگی و مسابقات تسلیحاتی و غیره از دیگر تهدیدات حضور آمریکا در خزر است. در سه دوره زمانی فروپاشی شوروی تا سال ۱۹۹۳، از سال ۱۹۹۳ تا سال ۲۰۰۱، و بعد از سال ۲۰۰۱، سمت‌گیری سیاست خارجی آمریکا نیز دچار تغییر و تحول شد. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و مبارزه با تروریسم، مثلث روسیه، چین و آمریکا را در حوزه خزر به وجود آورد که حضور

نظامی آمریکا در منطقه را نیز به دنبال داشت. قرار گرفتن ایران در میان محور شرارت از طرف جرج بوش و حضور نظامی آمریکا در کنار مرزهای شمالی ایران و نیز وجود حداقل پنج منبع جغرافیایی ناامنی، تهدیدات نرم‌افزاری و نظامی جدیدی را برای ایران به همراه آورده است.

اکنون حضور فیزیکی و روانی آمریکا در این منطقه به حدی است که آذربایجان هرگز نتوانسته به‌عنوان بازیگری مستقل ایفای نقش کند. به‌طور نمونه، در سال ۱۹۹۵ شرکت‌های آمریکایی که ۴۰ درصد سهام «قرارداد قرن»^۱ را در اختیار داشتند، با حضور ایران در کنسرسیوم نفت آذربایجان مخالفت نکردند، اما دولت آمریکا با فشارهای خود آنها را مجبور کرد حضور ایران را نپذیرند. به همین جهت ناطق‌علی‌اف (رئیس شرکت دولتی نفت آذربایجان) در فروردین ۱۳۷۴، مشارکت ایران در کنسرسیوم باکو را به‌دلیل مخالفت شرکت‌های آمریکایی منتفی اعلام کرد (Cordesman and et al., 2013: 84). ایران همچنین به‌طور پیوسته از مشارکت در خطوط لوله‌های انرژی آذربایجان منع شده است. هرچند تهران با «خط لوله گاز ترانس آناتولی»^۲ و بخش شرقی نابوکو مخالفت کرد (و پیشنهاد کرد که به‌جای آن، گاز حوضه خزر از طریق شبکه ایران منتقل شود) اما آذربایجان از «شرکت تجارت بین‌المللی نفتیران» برای مشارکت در میدان گازی و خط لوله شاه‌دینیز دعوت کرد که با توجه به ظرفیت عظیم ایران در این خصوص، چندان مورد رضایت تهران واقع نشد. از آن به بعد، امکان سرمایه‌گذاری ایران در صنعت نفت آذربایجان کاهش یافته و از طرح‌های خط لوله باکو - تفلیس - جیهان، خط لوله ترانس - آناتولی و خط لوله نابوکو کنار گذاشته شده است. امری که با خواست و اراده آمریکا محقق شده است و در نتیجه، یکی از نقاط اصلی همکاری با آذربایجان را محدود کرده است (Mankoff, 2012: 14).

از سویی ایران به‌گونه‌ای مؤثر از سهم ۲۰ درصدی خود دفاع کرده که البته این نوع

1. Contract of the Century
2. Trans-Anatolian Gas Pipeline (TANAP)

تقسیم‌بندی مورد رضایت جمهوری آذربایجان نیست. به‌طور نمونه دو کشور حداقل بر سر مالکیت حوزه نفتی «البرز» که جمهوری آذربایجان نیز آن را «الو» می‌نامد، با یکدیگر اختلاف اساسی دارند (صیدی، ۱۳۸۸: ۷۹). در سطحی کلان‌تر، برخی از تحلیلگران درباره نتایج ژئوپلیتیکی این مسئله برای منطقه بر این باورند که اساساً «ملاحظات ژئوپلیتیکی این مسئله برای ایران و روسیه مهم‌تر از بهره‌برداری از منافع اقتصادی آن است. منابع هیدروکربن این دریا برای آنها نسبتاً کم‌اهمیت‌تر است؛ زیرا روسیه و ایران ذخایر بزرگی خارج از این دریا دارند. لذا نگاه هر دو کشور به دریای خزر نگاهی ژئواستراتژیک است. خصوصاً این دریا برای ایران بیشتر به‌عنوان یک مسئله امنیت ملی مطرح است و نهایتاً فرصتی برای بهره‌برداری از موقعیت ژئوپلیتیکی خود برای تبدیل ایران به رابط دریای خزر به خلیج فارس خواهد بود. بنابراین به تأخیر انداختن هرگونه توافق در مورد چارچوب قانونی دریای خزر اگرچه به نفع تهران نیست؛ اما از طرفی نیز به ایران امکان می‌دهد تا از نفوذ خود در منطقه استفاده کند» (Karbuz, 2010). هرچند صحت ادعای فوق را نمی‌توان با قاطعیت تأیید کرد.

موضوع مهم دیگری که امنیت ایران به‌واسطه دریای خزر تحت تأثیر قرار می‌گیرد، بحث نظامی‌گری در این پهنه دریایی است. طی سال‌های گذشته، هر پنج کشور حاشیه دریای خزر به فکر بازسازی نیروی دریای خود افتاده‌اند. هرچند رقابت نیروهای دریایی در این دریا در دوران شوروی نسبتاً اندک بود (که تا حد زیادی به دلیل قدرت بسیار زیاد ناوگروه شوروی)، اما کشورهای حاشیه دریای خزر از ابزارهایی مثل قایق‌های موشک‌انداز، ناوچه‌ها، مین‌گذاری، نیروهای ویژه و حتی زیردریایی‌ها برای نشان دادن علاقه خود به منابع زیر دریا استفاده کرده‌اند. به جهت اهمیت موضوع، ایران نیز نمی‌تواند در این خصوص بی‌تفاوت عمل کند. به‌طور نمونه ایران در سپتامبر سال ۲۰۱۱ عملیات مین‌گذاری را انجام داد تا هم قصد نظامی خود را در منطقه نشان دهد و هم به مانورهای پیاپی آذربایجان و آمریکا در منطقه عکس‌العمل و پاسخ مناسب ارائه دهد (Kucera, 2012b). براساس برخی از گزارش‌ها، ایران نزدیک به ۱۰۰ قایق موشک‌انداز در اختیار دارد که ادعا می‌شود از این تعداد دو قایق مجهز به موشک‌های ضد کشتی C-802 هستند. ایران همچنین اعلام کرده

است که قصد دارد یک «ناوشکن» (احتمالاً یک رزم‌ناو تغییر یافته) را در دریای خزر مستقر کند و استقرار زیردریایی‌های کوچک خود را در این دریا آغاز کرده است. طبق گزارش‌های موجود، ایران در حال ساخت ناوچه‌ای است که بعد از ناوچه‌های روسی، بزرگ‌ترین کشتی جنگی در دریای خزر است (Binnie, 2012a: 23-24). در این میان، آذربایجان در ایجاد نیروی دریایی کند عمل کرده و توان کمتری دارد، اما موشک‌های ضد کشتی رژیم صهیونیستی را در نزدیکی زیرساخت‌های حساس خود قرار داده است و برای تجهیزات ارتباطی و رادار دریایی خود از آمریکا کمک گرفته است (Binnie, 2012b: 33).

از طرفی نیز، نیروی دریایی آذربایجان دارای هشت کشتی جنگی است (یک ناوچه، یک کشتی گشتی فراساحلی، سه شناور گشتی مجهز به موشک‌های ضد کشتی و سه قایق گشتی) که همه آنها به جز یک قایق گشتی مربوط به دوران شوروی است. باکو با کمک آمریکا یک شبکه رادار ساحلی را برپا کرده و موشک‌های ضد کشتی Gabriel-5 را از رژیم صهیونیستی خریداری کرده است. هرچند بُرد نوع Gabriel-5 نامشخص است، اما بُرد اسمی موشک‌های Gabriel-4 تقریباً ۲۰۰ کیلومتر ارزیابی می‌شود که بُرد زیادی را برای حمله فرضی باکو به پایگاه ایران در بندر انزلی و جایی در نزدیکی ایران فراهم می‌کند (Binnie, 2012a: 24). بنابراین، بحث خزر جدای از اقتصادی و سیاسی بودن آن، بحثی است در حوزه امنیت ملی و همین‌طور تعیین مرزهای حاکمیتی کشور. از همین رو با در نظر گرفتن شرایط مذکور، رژیم حقوقی دریای خزر نیز باید از ترکیب اقتصاد و امنیت پدید آید؛ به گونه‌ای که منافع تمامی کشورهای ساحلی از بعد حاکمیتی و اقتصادی تأمین شود. این امر نه از طریق قراردادهای دو یا چندجانبه، بلکه از طریق توافق میان تمامی کشورهای منطقه، به گونه‌ای که منافع تمامی کشورها در آن لحاظ گردد، امکان‌پذیر خواهد بود.

۳-۳. سیستم تابع قفقاز جنوبی

نقطه‌ای در جهان وجود دارد که سه قدرت بزرگ منطقه یعنی روسیه، ترکیه و ایران و

همچنین قدرت‌های فرامنطقه‌ای همچون آمریکا و اروپا در آن با هم تلاقی دارند. آن نقطه قفقاز جنوبی است. «از نظر جغرافیایی، منطقه قفقاز توسط محدوده «کراسنودار»^۱ و «استاوپل»^۲ روسیه در شمال، «رودخانه ارس»^۳ و مرزهای ایران و ترکیه در جنوب و دریای سیاه محصور شده است» (Carig, 2007: 1). پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سه کشور آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در منطقه قفقاز جنوبی موجودیت و ظهور یافتند. در عین حال نیز این قلمرو به مکانی برای شدیدترین منازعات قومی و سیاسی در منطقه تبدیل شد. مناقشات خونین و تداوم مشکلات قومی در قفقاز در کنار اقدامات غیرمسئولانه برخی از قدرت‌ها، این منطقه را مستعد بروز درگیری و منازعه کرد. وجود اختلافات در منطقه و نگرانی‌های امنیتی کشورها موجب شد امکان فعالیت‌های اقتصادی سازنده و تعامل مثبت میان کشورهای منطقه و همسایگان به حداقل برسد و هنوز بسیاری از منازعات به وجود آمده پس از استقلال این کشورها، با گذشت دو دهه حل و فصل نشده‌اند (واعظی، ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۰۲).

اوضاع داخلی قفقاز و روابط خارجی آنها، می‌تواند توازن قدرت را بین کشورهای منطقه تغییر دهد. لذا هرگونه تحولی در روابط و توازن قدرت در منطقه، ابتدا کشورهای همسایه بلافصل از قبیل روسیه، ایران و ترکیه را متأثر می‌کند، سپس این دایره محدود با پیوستن تعدادی از کشورهای دیگر وسیع‌تر می‌شود. وضعیت و شرایطی که قفقاز با آن مواجه است، بسیار متنوع و متعددند. انواع تهدیدهای امنیتی را می‌توان در قوم‌گرایی، اختلافات مرزی، ناسیونالیسم افراطی، جدایی‌طلبی، نابرابری‌ها و مشکلات اقتصادی جست‌وجو کرد. به بیان دیگر، منطقه قفقاز هم به جهت بحران‌های درون‌زاد مانند منازعات قومی و هم به جهت عوامل برون‌زاد که از سوی قدرت‌های ذی‌نفوذ بر منطقه تحمیل می‌شود، همواره با مشکلات امنیتی روبه‌رو بوده است.

نکته دیگری که می‌توان آن را مخرج مشترک همکاری و رقابت بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در تحولات منطقه قفقاز دانست، موضوع انرژی و چگونگی انتقال آن است؛

1. Krasnodar
2. Stavropol
3. Araxes River

«به‌گونه‌ای که مزیت اصلی ژئوپلیتیک این منطقه، کنترل جریان انتقال منابع نفت و گاز به بازارهای مصرف است» (Buzan and Waver, 2003: 422). این امر موجب شده است که «موضوع امنیت قفقاز به‌عنوان موضوعی منطقه‌ای و جهانی مورد توجه قرار گیرد و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، استراتژی امنیتی خود را با استراتژی صادرات نفت و خطوط انتقال نفت و گاز گره بزنند» (Russetsky, 2002: 29-36).

ازسوی‌دیگر، علی‌رغم نگاه مثبت ایران به کشورهای قفقاز جنوبی، تنها ایران با ارمنستان رابطه‌ای تنگاتنگ و بدون دغدغه دارد. به‌طور نمونه در زمستان سال ۲۰۰۶ ایران گامی جسورانه در حمایت از گرجستان - در برابر خواست مسکو - برداشت و گاز ایران را به‌عنوان جایگزین، برای کمک به گرجستان روانه این کشور کرد. پس از بحران اوت ۲۰۰۸ (جنگ روسیه و گرجستان) نیز ایران بر حفظ تمامیت ارضی گرجستان تأکید کرد و استقلال اوستیای جنوبی و آبخازیا را مورد شناسایی قرار نداد و در راستای تحکیم روابط، به ابتکار ایران، میان دو کشور رژیم لغو روادید در اواخر سال ۲۰۱۰ عملیاتی شد. با این وجود در سال ۲۰۱۲ و با اعلام رضایت ساکاشویلی در گرجستان درخصوص اجازه استفاده آمریکا و اسرائیل از خاک این کشور علیه ایران در حمله احتمالی نظامی، موجبات نگرانی‌های امنیتی ایران را فراهم آورد. گسترش روند ناتو به شرق اروپا نیز از دیگر مسائل تهدیدکننده امنیت کشور در این قلمرو به‌شمار می‌رود. به این موضوع نیز باید اشاره داشت که ترکیه ظرف ۲ سال گذشته تاکنون و در همسایگی ایران، قفقاز و روسیه، مسیری را آغاز کرده است که می‌تواند در صورت کامیابی، تمام منطقه و از جمله ایران و روسیه را به‌شدت تحت تأثیر قرار دهد. بحث استقرار موشک‌های پاتریوت ناتو در مرزهای مشترک ترکیه با سوریه نیز بر دامنه بحرانی که ترکیه بر آن دامن می‌زند افزوده است.

عملیاتی شدن استقرار موشک‌های پاتریوت در خاک ترکیه و نزدیک ایران و روسیه و به‌دست‌گیری کنترل آن توسط ناتو در دو پایگاه این کشور، نشان از آن دارد که ترک‌ها و ناتو از قبل برای این چیدمان برنامه‌ریزی کرده بودند. درخواست ترکیه از ناتو و موافقت فوری ناتو با این درخواست نشان می‌دهد که فقط استقرار موشک‌های ضد موشک در مرز

سوریه مطرح نیست؛ بلکه به احتمال قوی این مقدمه‌ای برای حضور مستقیم ناتو و ترکیه در تحولات آتی اوراسیاست که نمی‌تواند بی‌ارتباط با ایران و روسیه مورد محاسبه قرار گیرد. این نکته نیز مهم است که برخلاف مسیر تجارت مواد مخدر که تنها مسیری شرقی - غربی بود، منطقه قفقاز جنوبی در مسیر شمال - جنوب، سلاح و تجهیزات را از روسیه، اوکراین و بلاروس در مسیر قفقاز به خاورمیانه منتقل می‌کند. در مسیر شرق به غرب نیز عرضه قاچاق اسلحه از آسیا به اروپا امکان‌پذیر است و در مسیر جنوب به شمال، سلاح‌های کوچک پیشرفته از برخی کشورهای عربی منطقه خاورمیانه (با نقش مهم عربستان و امارات متحده عربی) به مناطق بحرانی نظیر چین منتقل می‌شود. در منطقه قفقاز و به‌ویژه مناطقی که از کنترل دولت‌های مرکزی خارج است، انواع مختلف سلاح در دست مردم دیده می‌شود و هیچ‌گونه تلاش جدی در جهت خلع سلاح مردم صورت نگرفته است. این امر در شرایط بی‌ثباتی و با وقوع یک حادثه ساده می‌تواند به یک فاجعه سیاسی منجر شود.

تنش‌های قومی جنوب قفقاز در ناگورنو قره‌باغ میان ارمنستان و آذربایجان، تنش‌های سرزمینی آبخازیا و اوستیا میان روسیه و گرجستان و اختلافات تاریخی ارمنستان با ترکیه، نمایانگر وجود عوامل ناامنی دیگر در منطقه است. مناقشات قومی به تخریب بسیاری از ساختارهای اقتصادی و صنعتی، رشد و شیوع جرایم سازمان‌یافته و مهم‌تر از همه بی‌ثباتی سیاسی در منطقه منجر شده است. از طرف دیگر، این منازعات عموماً ملی‌گرای قومی را در قالب یک ایدئولوژی ترویج خواهد داد. در حال حاضر، مناقشاتی از قبیل تقابل بین آذربایجان و ارمنستان بر سر منطقه ناگورنو - قره‌باغ، نزاع بین دولت مرکزی گرجستان و مناطق جدایی‌طلب آبخازیا و اوستیای جنوبی همچنان لاینحل باقی مانده‌اند. اگرچه میراث به‌جا مانده از شوروی و ضعف حکومت مرکزی و دخالت قدرت‌های خارجی علل بروز بسیاری از این تنش‌ها و استمرار آنها بوده است، عوامل دیگری همچون فقدان آگاهی مدنی، رشد احساسات قومی در میان اقلیت‌ها و تلاش برای حفظ سلطه، بازخوانی مجدد تاریخ به‌منظور کشف افتخارات قومی و بالاخره رادیکالیسم سیاسی نیز در این میان نقش داشته‌اند. به‌علاوه، در قفقاز عوامل دیگری نیز به تشدید تنش‌های قومی کمک کرده است

که از آن جمله می‌توان به برجستگی هویت قومی در منطقه قفقاز نسبت به دیگر مناطق شوروی سابق، اصرار بر حفظ زبان محلی و تنوع آن در قفقاز در تقابل با روسی کردن زبان منطقه و عدم جابه‌جایی اقوام درون منطقه اشاره کرد.

تفاوت نگرش در خصوص امنیت قفقاز باعث شده تا طرح‌های امنیتی مختلفی از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای ارائه شود. وجود مناقشات و ناسامانی‌هایی که اشاره شد، در گذشته باعث شد که اولاً اجماع طرح‌های امنیتی ارائه شده از سوی بازیگران تقریباً غیرممکن باشد و ثانیاً در ارائه تعریف از امنیت منطقه نیز دچار اختلاف بنیادین شوند (حیدری، ۱۳۸۲: ۱۵۴). مدلی که جمهوری اسلامی ایران برای مدیریت بحران‌های داخلی و منطقه‌ای و برقراری امنیت و ثبات در کشورهای حوزه قفقاز جنوبی ارائه داده است، فرمول موسوم به ۳+۳ است که شامل سه کشور قفقاز یعنی (ارمنستان، آذربایجان و گرجستان) و سه قدرت همسایه یعنی (روسیه، ایران و ترکیه) است. البته جمهوری اسلامی ایران با حضور دیگران بعد از ایجاد ترتیبات امنیتی به شرطی که مخرب نباشد و در راستای ایجاد صلح و ثبات در منطقه باشد مخالفتی ندارد (موسوی، ۱۳۸۲: ۷). از دیگر سو، از نظر ایران برقراری صلح و ثبات سیاسی در قفقاز جنوبی تنها در سایه دستیابی به سطح مطلوبی از رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی امکان‌پذیر است و به همین جهت همکاری دوجانبه با این جمهوری‌ها در رأس برنامه‌های سیاست خارجی و امنیتی ایران قرار دارد. علت اتخاذ این رویکرد توسط ایران در این زمینه ماهیت تهدیدات نوینی است که ایفای نقش از سوی بازیگران در زیرساخت‌ها را می‌طلبد. به دلیل ماهیت نوین تهدیدات که در نتیجه ضعف ساختارهای سیاسی و اقتصادی شکل گرفته است، لازم است تلاش‌های بیشتری برای همگرایی با کشورهای چون آذربایجان و گرجستان صورت پذیرد. کشورهایی که امروزه نزدیکی زیادی با محوریت واشنگتن - تل‌آویو دارند.

۴. ملاحظات موجود و روندهای آتی

رویکرد امنیتی ایران در محیط اوراسیا، براساس الگوی امنیت مبتنی بر همکاری و مشارکت

قرار دارد. اما در این میان، در مورد امنیت و منفعت ملی ایران، تحولات و ملاحظات وجود دارد که این مهم را با مشکلاتی مواجه می‌کند. موضوع نخست این است که اساساً شکل‌گیری اوراسیای جدید در خزر ظهور و بروز می‌یابد. از همین رو با عنایت به اهمیت ژئوپلیتیک خاص این قلمرو دریایی، در عین برخورداری از فرصت‌های فراوان، چالش‌هایی را نیز پدید خواهد آورد که عمده‌ترین آن، رقابت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای برای محوریت یافتن بر این منطقه است. یکی دیگر از ویژگی‌های نقشه ژئوپلیتیکی اوراسیا، وجود سه حوزه «مناطق بحرانی»، «مناطق تحت فشار»، و «مناطق ژئواستراتژیک» در کنار یکدیگر است. اوراسیا ترکیبی از این سه حوزه، با سطوح متفاوت است که همین امر می‌تواند فرصت‌ها، تهدیدها و چالش‌های متفاوتی را برای ایران به همراه داشته باشد. در حال حاضر سه دسته بازیگر عمده را می‌توان در منطقه شناسایی کرد: دسته اول ایران، روسیه و ترکیه که به‌عنوان کشورهای محوری سیستم تابع منطقه‌ای قلمداد می‌شوند. دسته دوم آمریکا و اروپا در قالب یک کنسرت که سعی در تکمیل حلقه‌های اوراسیا و تسلط بر محور استراتژیک شرقی - غربی تا ژاپن دارند. در کنار این دو باید سهمی هم برای چین قائل شد که نه تنها به‌صورت انفرادی با کشورهای منطقه وارد تعامل شده است، بلکه آنان را وارد پیمان منطقه‌ای کرده که می‌تواند زمینه‌های نفوذ این کشور در منطقه را بیش از پیش تسهیل کند. این محور تسلط کاملی بر منطقه جنوبی خواهد داشت. دسته سوم کشورهای منطقه‌ای نظیر ازبکستان، قزاقستان، ترکمنستان، قرقیزستان و آذربایجان هستند که در عین بازیگری منطقه‌ای، به‌عنوان کشورهای هدف کنسرت نیز در نظر گرفته می‌شوند.

در عین حال سه حلقه رقابتی در منطقه وجود دارد که بر مبنای منافع گوناگون خود در منطقه با یکدیگر به رقابت پرداخته و در بسیاری از مواقع بخش‌هایی از این حلقه‌های رقابتی در هم ادغام می‌شوند. حلقه اول، روسیه و چین هستند، که در عین محوریت داشتن در پیمان شانگهای، تلاش دارند تا با گسترش نفوذ سیاسی، بر محیط استراتژیک و منابع منطقه مسلط شوند. اما با وجود نزدیکی، دو کشور سیاست‌های متفاوتی را در منطقه به یکدیگر می‌کشند. برخی از آگاهان چینی بر این باورند که گسترش روابط مسکو - پکن

«تاکتیکی» و نه «راهبردی» است و به دوستی مسکو با کشورهای نظیر فیلیپین و ویتنام که با پکن اختلافات ارضی دارند اشاره می‌کند.

در این مورد گفته می‌شود روسیه با تقویت صنعت دفاعی خود، صادرات سلاح‌هایش را در سراسر آسیای جنوب شرقی و خصوصاً کشورهایی که با چین روابط نامطلوبی دارند گسترش داده و در مقابل اختلافات ارضی چین با این کشورها سکوت معناداری پیشه کرده و حتی شرکت‌های انرژی روسیه به انجام معاملات خود برای توسعه منابع نفت و گاز مشغول هستند که ویتنام نمونه بارز آن است که در آب‌های ادعا شده چین به انعقاد قرارداد با بخش انرژی روسیه مبادرت کرده و حتی مسکو اقدام به فروش زیردریایی‌های پیشرفته به نیروی دریایی این کشور کرده است. از سوی دیگر در آسیای مرکزی، قدرت اقتصادی چین، روسیه را به حاشیه رانده است؛ به گونه‌ای که سرمایه‌چینی در کشورهای این منطقه در توسعه جاده‌ها و خطوط انرژی منطقه مؤثر واقع شده و باعث رویکرد کشورهای آسیای مرکزی (به استثنای ازبکستان) به سمت چین شده و لذا بخشی از تلاش مسکو برای کشاندن کشورهای آسیای مرکزی به محور اتحادیه گمرکی روسیه - بلاروس - قزاقستان در چارچوب رقابت با چین ارزیابی می‌شود که ممکن است در بلندمدت ایجاد مشکل کند (موسوی بفرولی، ۱۳۹۲).

دوم، آمریکا در یک سطح و اروپا و نهادهای غربی نظیر ناتو و سازمان و امنیت و همکاری اروپا در سطحی پایین‌تر و در مقابل آن روسیه و چین. سطح سوم بازیگران حاشیه‌ای یا بازیگرانی است که به‌طور سنتی در منطقه حضور یا نفوذ داشته‌اند، نظیر ایران، ترکیه و رژیم صهیونیستی. این سه حلقه در برخی موارد به‌صورت مجزا عمل کرده، و در بسیاری موارد نیز سطوح آن در هم ادغام شده است. خلأ ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، عملاً روند جهانی شدن این منطقه را سرعت بخشید. به‌عبارت دیگر توجه کشورهای منطقه از ترتیبات همکاری و امنیت منطقه‌ای به سمت ادغام در روندهای جهانی و به‌ویژه اقتصاد حرکت کرده است. همین امر، یعنی شدت یافتن گسترش لیبرالیسم در منطقه، به معنای روند تکمیلی اوراسیاست. در این شرایط

دو تفکر متفاوت را در سیستم تابع آسیای مرکزی و قفقاز می‌توان مشاهده کرد: یک تفکر رئالیسم پویا، که تا حدودی مبنای فلسفی روابط خارجی روسیه را تشکیل می‌دهد. در چارچوب این تفکر، ضمن آنکه اقتصاد و ادغام در اقتصاد جهانی یک اصل اساسی برای اصلاح ساختار داخلی قلمداد می‌کند، معتقد به آن است که روسیه همچنان ابرقدرت منطقه‌ای و مرکز سیستم تابع منطقه‌ای بوده و تنها از راه حفظ این هژمونی می‌تواند امنیت و منافع خود را تأمین کند. تفکر دیگر پلورالیسم استراتژیک است که توسط کشورهای منطقه دنبال می‌شود و هدف از آن ادغام منطقه در ترتیبات جهانی و خروج از ترتیبات منطقه‌ای است. همکاری گسترده با غرب به‌عنوان وزنه‌ای در برابر تسلط روسیه و همچنین گسترش فعالیت و حضور ایران در منطقه است. بخشی از این سیاست به‌دلیل نگرانی از بازسازی امپراتوری سابق شوروی و نگرانی از ایران به‌دلیل نفوذ فرهنگی، و بخش عمده آن نیز به‌دلیل تأثیر سیاست‌های آمریکا جهت تسلط بر منطقه و منابع انرژی در آن است. آذربایجان در این قالب جای می‌گیرد. بنابراین از یک سو ما با فعال شدن بازیگران در این حوزه مواجه هستیم، و از سوی دیگر با استراتژی‌های جدید آمریکا برای مهار روسیه در مرزهای خود و تبدیل کردن منطقه به حوزه‌ای از منافع این کشور در هر دو بخش انرژی و امنیت. اساساً آمریکا با این توجیه که جهان در قرن بیست و یکم شاهد جدال بر سر دستیابی به منابع انرژی خواهد بود، تلاش گسترده‌ای را علاوه بر تسلط بر منابع انرژی حوزه دریای خزر سازمان‌دهی کرده است.

لذا توجه خاص به سیستم تابع منطقه آسیای مرکزی، خزر و قفقاز به‌عنوان موضوعی در راستای منافع و امنیت ملی ایران قابل توجه است؛ چرا که ایران معتقد است این مناطق باید در آینده اقتصاد، امنیت و ثبات جهانی نقش بسیار مهمی را ایفا کنند. حمایت از کلیه همکاری‌های منطقه‌ای که در راستای ارتقا جایگاه منطقه باشد، راهبردی صحیح خواهد بود. از جمله این موارد می‌توان به حمایت ایران از توسعه و گسترش اکو و یا پیمان شانگهای و تلاش برای ایجاد شرایط دستیابی به نظام امنیت منطقه‌ای اشاره کرد. تقویت پیمان شانگهای می‌تواند عاملی برای خروج آمریکا از منطقه باشد.

با عنایت به وضعیت خاص منطقه‌ای و بین‌المللی، ایران نیازمند آن است که با مجموعه‌های بزرگ‌تر منطقه‌ای و بین‌المللی همکاری کند. بنابراین، عضویت کامل ایران در سازمان همکاری شانگهای می‌تواند در سطح استراتژیک امری مثبت تلقی شود. اخیراً سازمان همکاری شانگهای با چراغ سبز نشان دادن به پذیرش اعضای جدید، نشان داده است که سازمانی در حال توسعه و قادر به ارتقای خود و رد هنجارهای قدیمی است. با قوت گرفتن توافق نهایی هسته‌ای میان ایران و گروه ۵+۱ و همچنین احتمال بهبود روابط ایران با غرب، روسیه به‌طور فعالانه از عضویت ایران حمایت می‌کند، به این خاطر که هم ایران را در جبهه شرق نگه دارد و هم با این اقدام، قدرتمندترین سازمان اوراسیا را تبدیل به مرکز قدرت در سیاست جهانی می‌کند. البته در این صورت، واقع‌بینی حکم می‌کند که در آغاز عضویت، چشم‌انداز این همکاری از نقطه‌نظر ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و یا محدودیت آن مورد توجه جدی قرار گیرد.

این بدان معناست که عضویت ایران در سازمان همکاری شانگهای، فرصت جدیدی را برای فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی در کنار روند امنیت‌سازی منطقه‌ای برای ایران فراهم می‌سازد و متناسب با ارتقای نقش سازمان در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، نقش ایران نیز افزایش خواهد یافت. اما این امر مستلزم پذیرش تصمیمات و موضع‌گیری‌های این سازمان هم خواهد بود. در حال حاضر، هنوز ابهاماتی در مورد اهداف و جهت‌گیری‌های کلان و درازمدت سازمان همکاری شانگهای وجود دارد. توجه به این نکته هم ضروری است که پذیرش عضویت ناظر ایران، هند و پاکستان و تقاضای خروج نیروهای آمریکایی از آسیای مرکزی، از آغاز احتمالی نقش آفرینی بین‌المللی سازمان شانگهای در آینده خبر می‌دهد. این نقش آفرینی در وهله نخست و در آینده قابل پیش‌بینی، مطمئناً ضد آمریکایی نیست، هرچند که می‌تواند غیرآمریکایی باشد. بنابراین به نظر می‌رسد ایران از طریق تقویت و همکاری با این پیمان و پیگیری الگوی امنیت مشترک، می‌تواند تلاش‌های مناسبی را برای ارتقای امنیت خود و تقویت سازوکارهای درون منطقه‌ای بردارد.

از سویی، یکی از محورهای مهم سیاست منطقه‌ای ایران که می‌تواند جزء سیاست‌های

امنیت‌زا برای جمهوری اسلامی ایران محسوب شود، همکاری و مشارکت فعال با روسیه است. برخورد و تعارض منافع و سیاست‌های روسیه با سیاست‌ها و منافع آمریکا و اروپا به واسطه بحران کنونی اوکراین و تحریم‌های اعمالی غرب علیه این کشور از یک سو و موضوع سوریه از دیگر سو و همچنین اختلاف این کشور با ترکیه به جهت همگرایی این کشور با ایالات متحده در این خصوص واجد اهمیت مضاعف است. واکنش ترکیه پس از فروپاشی شوروی و تکوین کشورهای جدید به سمت همگرایی سیاسی و فرهنگی با کشورهای منطقه و به‌ویژه جمهوری آذربایجان بود. از نظر این کشور، تقریباً همه کشورهای جدید در حوزه خزر با ترکیه اشتراکات تاریخی، مذهبی یا زبانی دارند. علاقه ترکیه به گسترش روابط اقتصادی، فرهنگی و علمی با این دولت‌هاست و عده‌ای از نخبگان ترکیه در پی این هستند که ترکیه جانشین روسیه در منطقه شود که این امر با امنیت و منافع روسیه همخوانی ندارد (نظامی‌پور، ۱۳۸۲: ۱۷-۱۶).

لذا به نظر می‌رسد دو کشور ایران و روسیه در خصوص مقابله با تحرکات و اقدامات آمریکا و ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز منافع مشترک دارند و به عبارتی نوعی اتحاد طبیعی میان تهران - مسکو برقرار است. لذا تلاش روسیه برای مقابله با نفوذ ترکیه در منطقه با استراتژی منطقه‌ای ایران نیز همسو و هماهنگ است. تا سال ۱۳۷۵، جمهوری اسلامی ایران نخستین صادرکننده کالا به جمهوری آذربایجان به‌شمار می‌رفت، اما ترکیه از راه تبلیغات دامنه‌دار و هوشمند قادر شد با متهم ساختن ایران به همکاری با ارامنه، افکار عمومی را در آذربایجان و نخجوان تحت تأثیر قرار دهد و از دامنه نفوذ ایران بکاهد. همچنین یکی دیگر از تهدیدهای موجود علیه ایران، تحرکات رژیم صهیونیستی در منطقه آسیای مرکزی (ازبکستان) و قفقاز (آذربایجان) است. رژیم صهیونیستی به موازات فعالیت‌های عمرانی و کشاورزی در طرحی با نام «موشاو» در آذربایجان، و تحت پوشش این فعالیت‌ها اقدام به فعالیت‌های اطلاعاتی در مناطق جنوبی آذربایجان نزدیک به مرز ایران می‌کند. گفته می‌شود این رژیم با ایجاد مزارع کشاورزی و مکانیزه در کنار مرز ایران مانند شهرهای لنکران، ماسالی و در مناطق شرور و بابک در جمهوری نخجوان، اقدام به

نصب دستگاه‌های شنود کرده است که امکان شنود خطوط تلفن همراه ایران و ارتباطات بی‌سیم یگان‌های نظامی را برای این کشور میسر می‌کند؛ اما باکو این ادعاها را رد می‌کند. در این میان تسلط رژیم صهیونیستی بر یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین سیستم‌های ارتباطی آذربایجان یعنی اپراتوار دوم تلفن همراه این کشور که توسط شرکت رژیم صهیونیستی «باکسل» اداره می‌شود، زمینه فعالیت این رژیم را آسان‌تر کرده است (سلیمانی، ۱۳۹۰: ۵). اما جدیدترین عامل محرک در رابطه ایران و آذربایجان که باعث چاپ مقاله معروفی به قلم «مارک پری» در مجله فارین پالیسی شد، بر این اساس بود که به گفته وی «احتمال دارد اسرائیل از پایگاه‌های نظامی آذربایجان برای حمله به ایران استفاده کند» (Perry, 2012). برخی از تحلیلگران غربی نیز بر این گمانه‌زنی اصرار دارند که رژیم صهیونیستی از این پایگاه‌ها برای فرود هواپیماها پس از وقوع جنگ با ایران، انجام مأموریت‌های سوخت‌گیری مجدد در حین پرواز یا شروع مأموریت‌های شناسایی برای تحلیل‌های پیش و پس از حمله علیه ایران استفاده خواهد کرد (Grove, 2012). «اما تمام این گزارشات بر مبنای حدس و گمان است و آذربایجان این موضوع را که قصد دارد به نوعی از حمله اسرائیل پشتیبانی کند آشکارا رد کرده است» (Gurbanova, 2012).

با وجود این، ارتباطات رژیم صهیونیستی با آذربایجان در سال ۲۰۱۲ در سایر حوزه‌ها تقویت شده است و گزارش‌های موجود نشان می‌دهد که رژیم صهیونیستی ۱/۶ میلیارد دلار اسلحه به آذربایجان فروخته است (پورا احمدی و رضائی، ۱۳۹۲: ۱۷۹). این قرارداد شامل انتقال برنامه‌ریزی شده پهپادها از نوع «هرون»، سیستم دفاع ضد موشکی و موشک‌های ضد هوایی و ضد کشتی است (Associated Press, 2012). همچنین، اسناد منتشر شده «ویکی‌لیکس» نشان می‌دهد که رژیم صهیونیستی حداقل شش سال است که از خاک آذربایجان علیه ایران تجسس می‌کرده است. بر این اساس، روسیه نیز از برخی جهات، نگاهی تعارض‌آمیز به فعالیت‌ها، تحرکات و مواضع رژیم صهیونیستی دارد. در نتیجه منافع و امنیت ایران و روسیه در منطقه، به‌ویژه با روی کار آمدن دولت جدید در ایران از ابعاد گوناگونی به هم گره خورده است که اتخاذ جهت‌گیری‌های مشترک از سوی

این دو کشور را ضروری می‌سازد و در این میان، مسکو اشتیاق بیشتری برای همگرایی با تهران از خود نشان داده است. لذا با توجه به وسعت چالش‌ها و تعارضات امنیتی در منطقه وسیع اوراسیا و تأثیرگذاری عوامل گوناگون در ناامنی‌ها و بی‌ثباتی در منطقه، امنیت‌سازی در چارچوب الگوی امنیتی مبتنی بر همکاری و مشارکت، مستلزم فرایندی تدریجی و افزایش نقش مثبت در بازیگری منطقه‌ای و بین‌المللی است. امری که احتمال دارد بعد از توافق هسته‌ای ایران و گروه ۵+۱ تقویت شود.

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

منطقه را می‌توان عرصه تحلیل‌های خود قرار داد، اما ضرورتاً باید آن را در اغلب موارد، عرصه یا بستر تقابلات و تعاملات ابرقدرت‌ها با قدرت‌های منطقه‌ای در نظر گرفت؛ و نه الزاماً عاملی مستقیم در پویش‌های بین‌المللی. از این رو نگاه فی‌ذاته و عینیت‌گرایانه به مناطق، هر قدر که این مناطق عرصه تحولات مهم باشند، از عقلانیت چندانی بهره‌مند نیستند. اگر به تحلیل‌های منطقه‌گرایانه بنگریم و آنها را مورد مطالعه قرار دهیم، درمی‌یابیم که این تحلیل‌ها در ابتدا، معنا، اولویت و واقعیات قابل‌ذکری را از منطقه نمایش نمی‌دهند، اما در انتها، ضرورت مطالعاتی و اهمیت خود را اثبات می‌کنند. در واقع آنچه که اثبات می‌شود، اهمیت بسترها و مفعولی منطقه است و نه چندان عاملیت آن. لذا منطقه را باید در انتهای پویش‌های سیاسی و بین‌المللی دید، نه در ابتدای آن، و دیگر اینکه، پویش‌های منطقه‌ای به‌عنوان «منطقه‌ای» اهمیت چندانی ندارند، مگر آنکه از طریق دولت‌ها و کارگزاران مؤثر دیگر به تصور درآیند. امنیت مشترک، مقوله‌ای است که می‌تواند محور ایجاد چارچوب‌های جدید برای همکاری‌های منطقه‌ای در اوراسیا باشد. ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای با توجه به اشتراکات تاریخی و فرهنگی‌اش با کشورها و ملت‌های منطقه اوراسیا، تأثیر ویژه در منطقه اوراسیا و موقعیت ترانزیتی برتر، می‌تواند نقش قابل‌توجهی در تحکیم همکاری‌های منطقه‌ای به‌ویژه تأمین امنیت در اوراسیا ایفا کند.

به‌لحاظ تاریخی، ایران، ترکیه و روسیه بیشترین نفوذ را در آسیای مرکزی، خزر و منطقه

قفقاز داشته‌اند. بنابراین، عجیب نیست که این سه کشور در اولین دهه عصر پسا - شوروی در نقش کنشگران اصلی این منطقه ظاهر شدند. در این میان، حضور فزاینده آمریکا در منطقه و ماهیت همکاری‌ها و رقابت‌های ایران با روسیه و ترکیه هم محاسبات ژئوپلیتیک ایران را تغییر داده‌اند. ایران، به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای در حال ظهور از سیاست‌های هویت‌محور و ارزش‌های مشترک فرهنگی و مذهبی هم برای تحکیم روابط خود با کشورهای اوراسیای مرکزی بهره می‌گیرد. از همین رو، جایگاه و نقش مهم و مؤثر ایران، موجبات عضویت ناظر در سازمان همکاری شانگهای را فراهم کرد. ایران می‌تواند نقش‌های مهمی را در فرایندهای امنیتی در سطوح منطقه‌ای و حتی جهانی که پیش‌تر تنها در حوزه فعالیت‌های قدرت‌های بزرگ قرار داشت، ایفا کند.

به لحاظ امنیتی، شرایط به‌گونه‌ای است که ایران به‌طور هم‌زمان با تهدیدات و فرصت‌های امنیتی در مناطق سه‌گانه روبه‌رو است. برخی از تهدیدات، مانند ترانزیت مواد مخدر، قاچاق کالا و مهاجرت غیرقانونی از جمله تهدیدات مشترک ایران و کشورهای منطقه به حساب می‌آید که ایران می‌تواند با تقویت مکانیزم‌های دوجانبه و نیز چندجانبه در چارچوب سازمان همکاری شانگهای به دفع و کنترل این تهدیدات بپردازد. اما تنها یک نکته باقی است که آیا پیوستن ایران به سازمان همکاری شانگهای منزلت امنیتی ایران را ارتقا می‌دهد؟ پاسخ آن است که بی‌شک هرگونه فعالیت همگرایانه با کشورهای مستقل به وضعیت بهتری برای ایران می‌انجامد، اما نگرانی‌های امنیتی ایران کمتر از نقاطی است که در چتر سازمان شانگهای قرار می‌گیرد. به‌جز تهدید افراط‌گرایی اسلامی از نوع طالبان، القاعده و فعالیت سازمان‌هایی مانند حزب التحریر در آسیای مرکزی که شانگهای می‌تواند در کنترل و یا محدودسازی آنان نقش ایفا کند، نگرانی‌های جدید ایران در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز به پدیده رو به رشد داعش هم برمی‌گردد. اما واقعیت این است که در برخی از حوزه‌ها مانند تروریسم، افراط‌گرایی مذهبی، به‌ویژه بر سر تعریف مصادیق آن و نیز حضور نیروهای فرامنطقه‌ای، اتفاق نظر وجود ندارد. در این رابطه، ایران می‌تواند ضمن گسترش گفت‌وگوهای امنیتی با مقامات سیاسی و نظامی کشورهای واقع در این مناطق و نیز سازمان

همکاری شانگهای در راستای هرچه نزدیک شدن دیدگاه‌های طرفین در حوزه‌های مختلف امنیتی، به‌ویژه تعیین مصادیق تهدیدات امنیتی کوشش کند. اما درعین حال، ایران باید با نگاهی واقع‌بینانه به تحولات سازمان همکاری شانگهای بنگرد و برخی جهت‌گیری‌های این سازمان به محوریت چین و روسیه را به‌عنوان ماهیت ضد امپریالیستی و کاملاً ضد آمریکایی این سازمان تعبیر نکند. درواقع، ایران می‌تواند در راستای دکترین دفاعی خود و با توجه به اهداف سیاست خارجی تعیین شده از ظرفیت عادی و واقعی این سازمان بهره‌گیرد؛ بی‌آنکه مستلزم صرف هزینه‌ها و تعهداتی غیرواقع‌بینانه شود.

از طرفی ایران در چارچوب دیدگاه امنیتی خود معتقد است که هرگونه تلاش برای نظامی کردن منطقه، ایجاد بلوک‌بندی‌های نظامی و زمینه‌سازی برای دخالت دیگر بازیگران، نمی‌تواند امنیت پایدار ایجاد کند و امنیت منطقه اوراسیا باید توسط کشورهای منطقه برقرار شود. بنابراین از نظر جمهوری اسلامی ایران، یک فرمول اصولی و اطمینان‌بخش که مبنای تفاهم مشترک و متقابل همه کشورهای منطقه باشد، می‌تواند متضمن تأمین امنیت شود و هرگونه ترتیبات امنیتی که یک یا چند کشور را کنار بگذارد نه تنها کامل نیست، بلکه کشورهای غایب می‌توانند خود به‌صورت منبع ناامنی در منطقه ظهور کنند.

منابع و مآخذ

۱. احمدزاده، شهرام (۱۳۹۰). «نفوذ صهیونیست‌ها به اوراسیا: تداوم راهبرد بن‌گورین»، نسیم قدس، ش ۱۵.
۲. اسنایدر کریگ ای. (۱۳۸۰). «ساختارهای امنیت منطقه‌ای»، ترجمه محمود عسگری، فصلنامه راهبرد، ش ۲.
۳. امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۷۲). «سیاست خارجی منطقه‌ای ایران»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۷۴-۷۳.
۴. پوراحمدی، حسین و مسعود رضائی (۱۳۹۲). «ارزیابی و تبیین ابعاد حمله نظامی احتمالی به جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال یازدهم، ش ۴۳.
۵. حیدری، جواد (۱۳۸۲). «بررسی ابعاد نظام امنیتی در منطقه قفقاز»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۴۲.
۶. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۱). «نواقح گرای و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و ششم، ش ۱.
۷. سلیمانی، افشار (۱۳۹۰). «نگاهی به روابط جمهوری آذربایجان با اسرائیل»، گفت‌وگو در: مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
۸. صیدی، مظفر (۱۳۸۸). «عوامل ژئوپلیتیک جمهوری آذربایجان و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۶۵.
۹. عطایی، فرهاد و اعظم شیبانی (۱۳۹۰). «زمینه‌های همکاری و رقابت ایران و روسیه در آسیای مرکزی در چارچوب ژئوپلیتیک»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال چهارم، ش ۸.
۱۰. لطفیان، سعیده (۱۳۸۷). «ایران و خاورمیانه: انتخاب‌های دشوار و موضوعیت واقع‌گرایی»، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، ش ۳.
۱۱. متقی، ابراهیم (۱۳۸۵). «کارکردگرایی امنیتی و تحول در ساختار ملل متحد بعد از جنگ سرد»، ماهنامه زمانه، سال پنجم، ش ۴۹.
۱۲. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران، انتشارت سمت.
۱۳. مسعودنیا، حسین و سیدداوود معصومی (۱۳۸۷). «بنیادگرایی در آسیای مرکزی؛ تداوم تقابل هویت‌ها»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال هفدهم، ش ۶۴.
۱۴. موسوی، سیدرسول (۱۳۸۲). «سازوکارهای امنیتی در قفقاز»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۴۲.
۱۵. موسوی بفرولی، سیدعبدالرضا (۱۳۹۲). «مانور "دریای مشترک ۲۰۱۳" روسیه و چین؛ گامی در جهت مقابله با سیاست‌های واشنگتن در شرق آسیا»، مؤسسه ایراس.
۱۶. نظامی‌پور، قدیر (۱۳۸۲). «آثار سیاست‌های منطقه‌ای روسیه بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، ش ۳.

۱۷. واعظی، محمود (۱۳۸۵). «ترتیبات امنیتی خلیج فارس»، فصلنامه راهبردی، مرکز تحقیقات استراتژیک، ش ۴۰.

۱۸. _____ (۱۳۸۸). میانجیگری در آسیای مرکزی و قفقاز: تجربه جمهوری اسلامی ایران، تهران، وزارت امور خارجه.

19. *Associated Press* (2012). "Israel Signs \$1.6 Billion Arms Deal with Azerbaijan", February 26.
20. Balci, Bayram (2014). "Turkey's Religious Outreach in Central Asia and the Caucasus", *Hudson Institute*, January 27.
21. Binnie, Jeremy (2012a). "Analysis: Iran Threatens to Deploy Subs to the Caspian", *Jane's Defence Weekly*, June 22.
22. Binnie, Jeremy (2012b). "All at Sea-Iran Threatens Military Moves into the Caspian", *Jane's Defence Weekly*, September 24, <https://janes-ihs.com>.
23. Buzan, Barry and Ole Waver (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*, New York, Cambridge University Press.
24. Carig, Nation, R. (2007). "Russia, the United States and the Caucasus", *Strategic Studies Institute (SSI)*, U.S. Army War College.
25. Cichock, Mark (2003). *Russia and Eurasia Politics*, London, Langman.
26. Cordesman, Anthony H., Bryan Gold, Robert Shelala and Michael Gibbs, (2013). "U.S. and Iranian Strategic Competition Turkey and the South Caucasus", *Center for Strategic and International Studies*, January 12.
27. Daly, John C. K. (2014). "After Ukraine, Russia Beefs Up Military in Armenia and Kyrgyzstan", *Silkroad Reporters*, October 24.
28. Ehteshami, Anoushirvan (2004). "Iran's International Posture after the Fall of Baghdad", *The Middle East Journal*, Washington, Vol. 58, No. 2.
29. Grove, Thomas (2012). "Azerbaijan Eyes Aiding Israel against Iran", *Reuters*, <http://www.reuters.com/article/2012/09/30/us-iran-israel-azerbaijan-idUSBRE88T05L20120930>.
30. Gurbanova, Nargiz (2012). "Azerbaijan is Not Israel's Secret Staging Ground", *Foreign Policy*, April 2.
31. Hinsley, F. H. (1967). *Power and the Pursuit of Peace*, Cambridge, Cambridge University Press.
32. Haganami, H. (1978). "A Note on the origin of the word International", *British Journal of International studies*, No. 4.
33. Jones, Seth G. (2014). *A Persistent Threat: The Evolution of al Qaeda and Other Salafi Jihadists*, Rand Corporation.
34. Kaplan, Robert D. (2012). "Geography Strikes Back", *The Wall Street Journal*, September 7.
35. Karbuz, Sohbet (2010). "The Caspian's Unsettled Legal Framework: Energy Security Implications", *Journal of Energy Security*, May 18.

36. Kraig, Michael (2004). "Assesing Alternative Security Frameworks for the Persian Gulf", *Middle East Policy Council*, Vol. 1.
37. Kucera, Joshua (2012b). "Iran Practices Laying Mines in Caspian", <http://www.eurasianet.org/node/65937>.
38. Kucera, Joshua (2012a). "The Great Caspian Arms Race", *Foreign Policy*.
39. Mankoff, Jeffrey (2012). "*The Big Caucasus: Between Fragmentation and Integration*", March, http://csis.org/files/publication/120326_Mankoff_BigCaucasus_Web.pdf.
40. Perry, Mark (2012). "Israel's Secret Staging Ground", *Foreign Policy*, March 28, 2012. http://www.foreignpolicy.com/articles/2012/03/28/israel_s_secret_staging_ground?page=full.
41. Russetsky, Alexander (2002). "Regional Security Issues View from Georgia", *Conflict Studies Research Centre*, No. 39.
42. Shelala, Robert M., Nori Kasting and Anthony H. Cordesman (2013). "US and Iranian Strategic Competition: The Impact of Afghanistan, Pakistan, India and Central Asia", *Center for Strategic and International Studies (CSIS)*, June 26.